

لذا در مسائل تخصصی پیچیده هم وظیفه اقتصاددانان انطباق موضوع جزئی بر موضوع کلی است که حکم آن را آقایان فقها بر اساس کتاب و سنت استنباط می‌کنند. بنا بر این در واقع مابادو حوزه تخصص و فقهات روبرو هستیم: در حوزه تخصص وظیفه متخصصین شناخت موضوع جزئی خارجی و انطباق آن بر موضوع کلی متعلق حکم است، در حوزه فقهات بحث اصلی استنباط احکام اللہ بر اساس کتاب و سنت می‌باشد. بدین اعتبار این دو حوزه کاملاً از یکدیگر مستقل هستند، یعنی یک متخصص نمی‌تواند در موضوع یک فقیه حکم شناسی کند، و بهمین ترتیب یک فقیه نیز نمی‌تواند از موضوع فقهات موضوع شناسی نماید. البته اشکالی برای فقیه نیست که اقتصاددان هم بشود همانگونه که اشکالی برای اقتصاددان نیز وجود ندارد که بمرحله فقهات برسد، اما دو قلمرو متفاوت از یکدیگر هستند. معذالک چنین برخوردی به مساءله تخصص و فقهات زمینه را برای وحدت واقعی حوزه و دانشگاه مهیا می‌کند زیرا موضوع شناسی متخصصین در واقع بر اساس حکم شناسی فقها حاصل میشود و لذا از بعد مبنائی بین حسوزه و دانشگاه وحدت حاصل میشود. دیگر وحدت حوزه و دانشگاه باین معنا نیست که متخصصین ما در حضور آقایان فقها تئوری کینز ارائه بدهند منتهی با "بسمه تعالی"، و سپس در انتهای جلسه هم آقایان فقها برای سلامتی رزمندگان و تداوم وحدت حوزه و دانشگاه دعا کنند.

برادر غنیمی فرد: بسم اللہ الرحمن الرحیم، فرمودید که فقها احکام اللہ را از کتاب و سنت استنباط می‌کنند، البته بطور حتم باید اجماع و عقل را هم در استنباط احکام اللہ قبول کنید. نکته دیگری که می‌فرمائید این است که هر متخصصی چه غرب‌گرا و چه شرق‌گرا میتواند بر اساس مدلیها والگوهای خود شرایط اضطراری را در کشور ما تشخیص دهد و بر آن اساس خدمت فقیه برود و راه حل ارائه دهد، چون آن متخصص لفظاً "فقیه را مجاب میکند که راه حل دیگری نیست لذا فقیه حکم به اضطرار کرده و حکم اولیه را به حکم ثانویه تبدیل می‌کند. من در این مورد نظر مخالفی دارم. نظر بنده این است که اتفاقاً "عقلی گم ما در رابطه با این ادله‌ای که استنباط حکم توسط فقیه میشود را در نظر بگیریم عقل هرکسی نیست، و لذا این عقل، عقل کسی است که قبل از اینکه بخواهد به عقل خودش اعتماد کرده باشد حکم خدا را از کتاب خدا، سنت و اجماع و در آخرین مرحله از عقل بدست آورده و قاعدتاً این عقل توسط هر کسی مجاب دنی نیست و منطق هرکسی را با هر فکری نخواهد پذیرفت.

می‌شود و لذا این مساءله فوراً به ذهن متبادر می‌شود که پس اقتصاد کینز نیز درست مثل اقتصاد اسلامی است که در آن دولت جنبه ارشادی دارد. اما هنوز یک بار متخصصین اقتصادی ما و مقلدین کینز این سؤال را از خود نکرده‌اند که آیا منظور کینز از دولت، ولایت فقیه است که می‌خواهد ارشاد کند؟ اگر خیر و منظور کینز از دولت یک حکومت دمکراسی پارلمانی است در آن صورت تشابه دخالت دولت با دخالت دولت در اقتصاد اسلامی صرفاً یک اشتراک لفظی بیش نیست. مضافاً اینکه اگر دولت در اقتصاد کینز بخواهد ارشاد کند میزان و معیار ارشاد چیست؟ آیا دولت در اقتصاد کینز نیز بر اساس احکام الهی و با توجه به موازین شرعی ارشاد می‌کند؟

بنابراین نتیجه می‌گیریم که تنظیم امور مسلمین بر اساس احکام الهی متوقف بر کیفیت صحیح اجرای احکام خداست، و اجرای احکام الهی خود منوط به دو امر است اولاً "باید موضوع یا مصداق جزئی خارجی را شناخت و ثانیاً" این موضوع جزئی خارجی را بر موضوع کلی متعلق حکم کلی انطباق داد. بنابراین لازمه اجرای صحیح احکام صحت انطباق است و لازمه صحت انطباق صحت شناخت موضوع می‌باشد، و لکن برای شناخت موضوع ما نیازمند مدل و تئوری هستیم، و بدین ترتیب سؤال اولیه دوباره تکرار می‌شود. در واقع مساءله انطباق مصداق جزئی بر موضوع کلی متعلق حکم حائز کمال اهمیت است. شاید ذکر مثالی هر چند ساده مفید باشد. فرض بفرمایید یک لیوان نوشیدنی روی میز است، شما سؤال می‌فرمائید آیا این لیوان قابل شرب می‌باشد؟ عرض می‌کنم نمی‌دانم، ما از موقعی که آمدیم این لیوان مایع اینجا بوده، البته قبلاً" نیز امریکائی‌ها اینجا بودند زیرا مکان جامع‌المادق قبلاً" قسمتی از دانشگاه‌ها روارد بوده است، ولی بهر حال اگر شما تشنه هستید این را بنوشید. اما شما با تردید با این لیوان برخورد می‌کنید و با دقت‌های زیاد احتمال می‌دهید که نکنند از مسکرات باشد، و اگر هم یقین حاصل شد که مسکر است آن را نخواهید نوشید. سؤال می‌کنم آیا حکمی نسبت به شرب این لیوان مایع دارید؟ می‌فرمائید خیر، بقول آن عنوان از کلینی تا خمینی حکمی راجع به این لیوان که فرما "روی این میز است وجود ندارد، یعنی احکام کلی هستند و راجع به موضوعات کلی، و لذا کاری که شما کردید در واقع انطباق این موضوع جزئی بر یک موضوع کلی است که حکم را دارید، یعنی فرمودید این لیوان از مسکرات است و حکم مسکرات را هم می‌دانید که حرمت است، و به این اعتبار این لیوان را ننوشیدید.

لذا در مسائل تخصصی پیچیده هم وظیفه اقتصاددانان انطباق موضوع جزئی بر موضوع کلی است که حکم آن را آقایان فقها براساس کتاب و سنت استنباط می‌کنند. بنا براین در واقع مابادو حوزه تخصص و فقهات روبرو هستیم: در حوزه تخصص وظیفه متخصصین شناخت موضوع جزئی خارجی و انطباق آن بر موضوع کلی متعلق حکم است، درحوزه فقهات بحث‌املی استنباط احکام اللہ. براساس کتاب و سنت می‌باشد. بدین اعتبار این دو حوزه کاملاً از یکدیگر مستقل هستند، یعنی یک متخصص نمی‌تواند درموضع یک فقیه حکم شناسی کند، و بهمین ترتیب یک فقیه نیز نمی‌تواند از موضع فقهات موضوع شناسی نماید. البته اشکالی برای فقیه نیست که اقتصاددان هم بشود همانگونه که اشکالی برای اقتصاددان نیز وجود ندارد که بمرحله فقهات برسد، اما دو قلمرو متفاوت از یکدیگر هستند. معذالک چنین برخوردی به مسأله تخصص و فقهات زمینه را برای وحدت واقعی حوزه و دانشگاه مهیا می‌کند زیرا موضوع شناسی متخصصین در واقع براساس حکم شناسی فقها حاصل میشود و لذا از بعد مبنائی بین حوزه و دانشگاه وحدت حاصل میشود. دیگر وحدت حوزه و دانشگاه باین معنا نیست که متخصصین ما در حضور آقایان فقها تئوری کینز ارائه بدهند منتهی با "بسمه تعالی"، و سپس در انتهای جلسه هم آقایان فقها برای سلامتی رزمندگان و تداوم وحدت حوزه و دانشگاه دعا کنند.

برادر غنیمی فرد: بسم اللہ الرحمن الرحیم، فرمودید که فقها احکام اللہ را از کتاب و سنت استنباط می‌کنند، البته بطور حتم باید اجماع و عقل را هم در استنباط احکام اللہ قبول کنید. نکته دیگری که می‌فرمائید این است که هر متخصصی چه غرب‌گرا و چه شرق‌گرا میتواند براساس مدلیها والگوهای خود شرایط اضطراری را درکشورما تشخیص دهد و برآن اساس خدمت فقیه برود و راه حل ارائه دهد، چون آن متخصص لفظاً "فقیه را مجاب می‌کند که راه حل دیگری نیست لذا فقیه حکم به اضطرار کرده و حکم اولیه را به حکم ثانویه تبدیل می‌کند. من در این مورد نظر مخالفی دارم. نظر بنده این است که اتفاقاً "عقلی که ما در رابطه با این ادله‌ای که استنباط حکم توسط فقیه میشود را در نظر بگیریم عقل هرکسی نیست، و لذا این عقل، عقل کسی است که قبل از اینکه بخواهد به عقل خودش اعتماد کرده باشد حکم خدا را از کتاب خدا، سنت و اجماع و در آخرین مرحله از عقل بدست آورده و قاعدتاً این عقل توسط هر کسی مجاب دنی نیست و منطقی هرکسی را با هر فکری نخواهد پذیرفت.

لذا می‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که آیا قرار بر این است که فقیه را بعنوان فقیه در لغت و آنچه که در فقه داریم باید ملاک قرار دهیم یا فقیهی را در نظر بگیریم که در حکومت فعلی خودمان جایز میدانیم که حرفش برای امور اجرائی قابل استناد باشد؟ البته منظور از امور اجرائی که عرض میکنم اینست که می‌خواهیم از مجموع مباحث نتیجه‌ای برای پیاده شدن احکام خدا در اجراء داشته باشیم. بنظر میرسد که در حکومت اسلامی تبعیت کردن از هر فقیهی جایز نیست. بعبارت دیگر براساس سیستم حکومتی ما تا ظهور حضرت (عج) تنها نظر فقهای قابل اجراء است که مورد تاءئید سلسله حکومتی ما در رابطه با شورای نگهبان باشد. ممکن است بفرمائید که امکان دارد که علاوه برش فقیه شورای نگهبان فقهائی نیز باشند که با نظر این آقایان و باقانون که حتی به اضطرار تاءئید می‌گذارند موافق نباشد. در این مورد اشکالی بنظر نمیرسد، زیرا امکان دارد فقیهی باشد که "ولی" نبوده و با نظر "ولی - فقیه" موافق نباشد، اما تا زمانیکه ولایت ندارد نمیتواند متکفل امری از امور اجرائی باشد و نظری هم که میدهد لازم الاجراء نیست.

بنابراین اینطور نیست که ما فکر کنیم هرکسی که نظر تخصصی داد این نظر مورد قبول فقیه قرار میگیرد. من باب مثال لایحه دولتی کردن بازرگانی خارجی را عرض میکنم. باینکه یکدوره واندی از مجلس گذشت و تعدادی از اعضاء شورای نگهبان نیز تغییر کردند مع هذا نظر متخصصین تاءئید نشد. البته متخصصین در متن لایحه ذکری از اضطرار نکرده بودند ولی شفاهاً آنها ابراز مینمودند. لذا می‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که فقها با همان عقلی که بکمک آن حکم خدا را از قرآن، سنت و اجماع استنباط می‌کنند موارد تخصصی را نیز تجزیه و تحلیل مینمایند و اگر تخصصی دلیلی بر اضطرار ارائه کرد به صرف گفتن آن متخصص قبول نمی‌کنند. حال ممکن است بفرمائید آیا فقها براساس قال الله و قال رسول الله. دلائل متخصصین را قبول نکرده و آن را رد می‌کنند؟ در این صورت من هم را می‌گویم. مضافاً اینکه این عقل، عقلی است که قاعدتاً پرورش یافته تراز عقل آن متخصص است که بنحوی تئوریهای شرق و یا غرب زمینه فکری او را تشکیل داده است.

سوالی که مطرح شده اینست که چه کنیم تا این مشکل حل شود؟ بعنوان مقدمه

در پاسخ می‌فرمائید که باید این مسئله تحلیل شود که ما متخصصین چه کنیم و آقایان فقها چه

زمنه آشنائی اینگونه متخصصین با اسلام مهیا شود ، ولیکن راءى نهائى رابعهده فقهائى  
 بگذاریم . همانگونه که حضرت امام در کتاب ولایت فقیه میفرمایند یا حاکم فقیه است که  
 در آنصورت حکم او در رابطه با فقه میباشد و یا اینکه حاکم صالح است که در آنصورت چون  
 نمیخواهد حکمی غیر از حکم خدا باشد از فقیه کمک گرفته و آنگونه حکم می‌کند که فقیه فرموده  
 است . بنابراین اگر قرار بر این باشد که در حکومت اسلامی متخصصین جاهل بر اسلام ، حاکم  
 بر امور مسلمین باشند نقض غرض در اصل حکومت اسلامی شده است .

بنظر من آن چیزی که باید در بلندمدت بدنبال آن باشیم اینست که در امر اقتصادی  
 باید از متفکرین اقتصادی استفاده شود ، نه اینکه متخصص اقتصادی ما بدون اطلاع از اسلام ،  
 مدلهای کینز و غیره را بطور کامل بدانند و بایک سیری استدلال هم خودش را قانع کند و فکر  
 کند که بشکلی بتواند فقیه را هم قانع نماید . الحمد للہ . تا حال که اینطور نبوده و حداقل  
 در قوانینی که کم و بیش با مشکلاتی مواجه شده و فقهاء شورای نگهبان نظر داده‌اند می‌بینیم  
 که در واقع امر اینگونه نبوده است . ممکن است بفرمائید در مورد زمین مسئله را حل نکردند و  
 کشاورزی با مشکلات زیاد روبرو شد ، در مورد بازرگانی خارجی نظر ندارند و نظر متخصصین  
 را نیز قبول نکردند ، و واردات گندم و غیره چندین برابر دوره قبل از انقلاب شد . در پاسخ  
 میگویم که درست است ، اما برگردیم به آن قسمت دیگر ، در مورد قضاء هم همین حسرت را  
 میتوانستیم بزنیم . مثلاً بگوئیم باز پرس و دادستان و همه بجز قاضی که درجهای از اجتهاد  
 را برایش قبول داریم ، همه متخصصینی هستند که مبنای نظرات حقوقی آنها مثلاً " متخذ از  
 حقوق رومی‌هاست ، یا حقوقدانی که در انگلستان یا ایتالیا درس خوانده سعی می‌کند قاضی  
 اسلامی را بر اساس نظر خود بر امر خاصی مجاب نماید . بنابراین همانگونه که فعلاً در امر قضا  
 تا حدی همه افراد از اسلام و از قضاء اسلام اطلاع دارند در اقتصاد هم همین شکل باشد .

ماحصل بحث بنده اینست که فکر می‌کنم عقل فقیه ، عقلی نیست که توسط هر مکتبی  
 به اشتباه افتد و شاید سخت‌گیریهائی که می‌کنند و هرامری را با اضطرار قبول نمی‌نمایند  
 همین نکته باشد . اما اگر مشکلات ادامه پیدا میکند برای اینست که اگر ریشه‌های  
 اسلامی را پیدا کنیم چه بسا اضطرار بعد از دو یا سه سال از بین برود و احکام اولیه قابل اجراء  
 باشد . بنابراین بهتر این است که یکی از ابزارهایی که در دست ولایت است یعنی دانشگاه

شناسی از دیدگاه اسلام را تدریس می‌کنند و سپس اقتصاد از دیدگاه اسلام را بعنوان مقدمه درس گفته و بقیه محتوی همان مطالبی باشد که از اقتصاد غرب ترجمه شده است. لذا نباید دنبال این باشیم که متخصصینی را خودمان با دست خودمان تربیت کنیم که چون اسلام را نمی‌دانند بعداً نتوانند مشکلات را با فقهاء حل کنند. از طرف دیگر بنظر من فقهای فعلی ما نیز به علت مشکلاتی که تا بحال بوده است نمی‌توانند در زمینه‌های علوم امروزی متبحر شوند. ولی از این بیعد فقهای نسلهای بعدی ما باید دست اندرکار مطالعات اقتصادی هم باشند. اگر اشتباه نکنم از امام جعفر صادق علیه السلام است که می‌فرماید کسی که فقه نمی‌داند در تجارت مبتلا به حرام میشود. این حدیث نشان میدهد که باید اسلام را یاد بگیریم. اگر ذهن یک فرد را مشغول به حرام نکنیم، مثلاً ربا را از اول متبادر به ذهن او ننمائیم، در آن صورت بجائی نخواهیم رسید که تئوریهای کینز و غیر کینز را به او درس داده باشیم و بعد از او بخواهیم که راهی برای حل مشکلات اقتصادی ما ارائه کند، او در جواب، پاسخی بجز همان جوابهای غیر اسلامی نمیتواند ارائه دهد. مسلماً چنین متخصصی اگر نظر خود را خدمت فقیه ارائه دهد جوابی بجز "عدم انطباق با شرع" نخواهد شنید. در آن صورت در واقع ما مقصر هستیم که ذهن آماده این فرد را پرورش اسلامی نداده ایم. بحث نهائی در این است که هر برنامه اقتصادی برای کشور اسلامی باید بر اساس ضوابط اسلامی باشد و اگر بهمان دلایلی که قبلاً گفته شد فعلاً فقها و متخصصین نمیتوانند فاصله موجود ما بین اطلاعات یکدیگر را به تنهایی پر کنند به نظر من در بلند مدت فقها هستند که باید برنامه دهندگان حکومت اسلامی باشند. درست مثل این است که بگوئیم آیا فقها هستند که باید سیستم قضائی مملکت را بعد از این اداره کنند؟ مشخص است که باید آنها باشند. فقها که می‌گویم دیگر آن موقع تعداد معدودی نخواهند بود. چه اشکال دارد که رئیس کل بانک مرکزی ماضن اینکه اطلاعات بسیار صحیحی در مورد مکاتب مختلف دارد در مورد فقه اسلام نیز اطلاعات کامل داشته باشد که اگر وارد صندوق بین المللی پول شدیم او بداند که حکمش چیست؟ بنا بر این در جواب این سؤال که آیا آقایان فقها باید برنامه عمرانی بنویسند یا خیر عرض می‌کنم که اگر فعلاً نمیتوانند این کار را انجام دهند بدین جهت است که هیچ وقت دست اندر کار امور اقتصادی در این سطح گسترده نبوده‌اند، ولی در بلند مدت توقعی غیر از این نیست. والسلام.

برادر داوری : بسم الله الرحمن الرحيم ، من برداشتی که از فرمایشات برادر دکتر درخشان در این جلسه کردم راجع به قضیه فقاہت که صحبت شد این است که منظور فقه و فقاہتی است که امام بارنا مطرح فرمودند یعنی همان فقه سنتی و فقه جواهری ( مرحوم صاحب جواهر ) ، کل فقاہت در جلسه منظور بود نه اینکه مطرح بشود کدام فقیه نظرش در یک حکمی چه نحوه است و در حکم دیگر نحوه دیگر . در کل فقاہت امام تاءکید به نحوه اجرائی دقیقا بسبب سنتی و قدیمی دارند و چندین بار اینرا مطرح فرمودند که برنامه‌هایی که از زمان مرحوم شیخ انصاری رحمه الله علیه بلکه جلوتر تا بحال مانده باید ادامه یابند . بنا بر این فقیه کارهای تخصصی را بعهده متخصص میگذارد . در موضوع شناسی مثلا " الکل ترکیباتش چگونه است گاهی طوری متخصص موضوع را مطرح میفرماید که فقیه حکم بظهارت می‌کند ولی یک متخصص دیگر ممکن است طوری مطرح کند که یک فقیه دیگر یا همان فقیه حکم به نجاست بنماید . در امور اقتصادی هم همینطور ، غربی یا شرقی ، منافع فرد ، یا اجتماع ، نوع برخورد فرق میکند . بنا بر این تشخیص موضوعی موضوعات همیشه با متخصص بوده و می‌باشد و فقیه دخالت مستقیم نمی‌کرده است . اینجاست که مسئله اضطرار را یک متخصص میتواند در رشته خودش در واقع با از بین بردن کم کاری در ابداع احتمالات و رسیدن به راه حل واقعی حل کند یا اینکه بگوید که نه خیر جناب فقیه این موضوع بنیر از راه حل غربی یا شرقی راه دیگری ندارد در این حالت فقیه مجبور به حکم اضطرار میشود زیرا اصل مسئله را مخالف احکام می‌داند . پس فقیه نظر متخصصین را ماثب می‌دانند . اینجانب برداشتی که از جلسه داشتم اینست بود که منظور از فقاہت کل فقاہت است یعنی آن مسیری که فقیه بعد از غیبت امام عصر روحی لثراب مقدمه الفداء تا بحال دنبال کرده نه اینکه کدام یک از فقیه چه نظری دارند و فقهای دیگر چه ؟ . راجع به مسئله دیگری که مطرح شد عرض می‌کنم که امام ششم فقه تجارت را برای تاجر مطرح فرمودند بلکه مسائل راجع به تجارت را که فقیه استنباط کرده است منظور داشتند .

برادر دکتر مجتهد : بسم الله الرحمن الرحيم ، در مورد صحبت برادرمان آقای

غنیمی فرد به نظر میرسد که اگر قرار بر این باشد که فرمایش ایشان بعنوان حرکت جدیدی در زمینه تفکرات اسلامی باشد مساءله قابل بحث و تاءمل است . اما تا بحال مساءله‌ای که در

دارد. یک فقیه به نظر میرسد که امکان نداشته باشد در همه زمینه‌های تخصصی موضوع‌شناسی‌های اجتماعی، اقتصادی و غیره اطلاعات کافی بدست آورد، بطوریکه در همه زمینه‌ها بتواند خودش هم به عنوان متخصص و هم به عنوان فقیه ابراز نظر و عقیده کند. تا آنجا که من اطلاع دارم و از روایات و احادیث برمیآید این است که همواره فقها در مسائل تخصصی موضوع‌شناسی از متخصصین نظر مشورتی می‌خواستند. حتی در صدر اسلام نیز در جنگ خندق و دفاع از مدینه نظر مشورتی سلمان فارسی مطرح میشود.

البته بحث برادرمان آقای دکتر درخشان نیز این نبود که راجع به متخصصین غیر مسلمان و غیر متعهد صحبت شود، بلکه بحث روی افرادی است که متعهد هستند و مسلمان که معمولاً مورد مشورت فقیه قرار می‌گیرند. حال سئوالی که در جلسات گذشته مطرح شد این است که آیا این امکان وجود دارد که همین متخصصین مسلمان و متعهد که مورد مشورت آقایان فقها قرار گرفته‌اند احکام الله را در چهارچوب همان کلیات و تئوریهای اقتصادی که مثلاً از غرب و یا شرق اخذ کرده‌اند برده و با آن تئوریها تطبیق دهند، و یا بالعکس آن تئوریها را بر اساس احکام خدا تفسیر و تعبیر کنند؟ و یا اینکه اصلاً این مسأله امکان وقوع ندارد و باید آنرا کنار گذاشت؟ البته اگر احتمال وقوع این امکان وجود داشته باشد در آن صورت باید موضوعات اقتصادی را با تئوریهای دیگر و نحوه برخورد دیگری شناخت. قرار بر این شده بود که ما بدنبال تحلیل مسائل اقتصادی اسلام برویم و به نحوی آن مسائل را بر مبنای اسلام بررسی کنیم. هر کدام از ما هم در یک موضوع اقتصادی اجمالاً اطلاعاتی داریم، و اگر فقیسه هم بخواهد به سطح اطلاعات تخصصی در رشته‌های مختلف اقتصادی برسد چندین سال وقت میخواهد در حالیکه خود فقیه حدود شاید بیشتر از بیست سال باید مطالعه کند تا به مرحله استنباط احکام الهی برسد. لذا به نظر میرسد که در واقع دوزمین فکری وجود دارد: اولاً نکته برادرمان آقای غنیمی در آنکه میفرمایند ما باید فقیه متخصص داشته باشیم و ثانیاً نکته آقای دکتر درخشان که میفرمایند باید موضوع‌شناسی اقتصادی توسط متخصصین و بر اساس احکام الهی باشد و آقایان فقها نیز متکفل استنباط احکام الهی باشند. بنابراین باید در جوانب و لوازم هر کدام از این دو نحوه برخورد تامل و دقت نمود.



شرایط اجتماعی بر نحوه استنباط احکام الهی توسط فقیه اثر نمی‌گذارد چراکه کتاب و سننست بعنوان دو منبع استنباط حکم ثابت‌اند و شرایط متغیر. همان‌طور که اطلاع دارید شهید محمد باقر صدر در اقتصادنا چهار مورد را ذکر می‌نماید که فقیه را در استنباط احکام سه همراهی می‌کشاند. عناوین این چهار مورد عبارتند از: ۱- توجیه واقعیت، ۲- گنج‌انیدن نص در ضمن چهار چوب ویژه، ۳- انتزاع دلیل شرعی از شرایط و مقتضیات، و ۴- موضع‌گیری بسا داشتن ارتکازات ذهنی در برابر نص. حال این سؤال مطرح می‌شود که مدل استنباط احکام که توسط فقیه بکار گرفته می‌شود چیست؟ آیا آن مدل هم از همان دو منبع منشاء می‌گیرد و بسا منبع دیگری مانند عقل وجود دارد که مورد استفاده آقایان فقهاست؟ آیا آن مدل ضمانت آن را دارد که اشتباه خودش را نشان دهد یا نه؟ و خلاصه همان مشکلی که متخصصین در راه شناخت موضوعات عینی و جزئی دارند و مسئول هستند تا آن موضوعات را شناسائی نموده برای صدور حکم تقدیم فقیه نمایند آیا آقایان فقهاء هم با چنین مسأله‌ای مواجه هستند یا خیر؟

برادر دکتر درخشان: نکته‌ای که برادرمان جناب آقای غنیمی فرمادند این است که فقها در مسائل اقتصادی نیز متخصص بشوند و انشاء الله. روزی برسد که مثلاً رئیس و همه کارشناسان سازمان برنامه فقیه باشند. آقای دکتر مجتهد نیز می‌فرمایند آن وقت تکلیف دانشگاه چه خواهد شد؟ و جناب آقای یزدان پناه نیز می‌فرمایند اگر این احتمال وجود داشته باشد که خود فقها هم اشتباه کنند در آن صورت چه میشود؟ بنابراین فکر می‌کنم که شاید مسأله ورود به بحث اقتصاد اسلامی یا تنظیم امور مسلمین به هیچ جا نرسد الا اینکه این مسائلی که برادران اشاره فرمودند روشن بشود، زیرا در غیر این صورت این قضایا به نحوهای مختلف در خلال مناطق مختلف بحث‌های آینده منعکس خواهد شد. بعبارت دیگر می‌توان در این مقطع از مطالعات از این بحث گذشت اما وقتی به بحث اعتبارات و یا برنامه‌ریزی رسیدیم در آن حاکمین مسأله در لباس دیگری متظاهر میشود. مثلاً در امر برنامه‌ریزی می‌گوئیم جامعه باید به چه سمتی حرکت کند؟ اگر بگوئیم جهت حرکت را فقیه مشخص کند در آن صورت می‌گویند نکند فقیه اشتباه کرده باشد. اگر بگوئیم که جهت حرکت جامعه را متخصصین مشخص می‌کنند خواهند گفت قرار بر این است که متخصصین نباشند و همه فقیه شوند. اگر بگوئیم اصلاً

چه خواهد شد؟ لذا ملاحظه میشود که این مساءله در خلال بحث های مادر همه مقاطع تحلیلی تنظیم امور مسلمین به دور مختلفه متظاهر خواهد شد.

البته قرار ما برای این بود که در این جلسه بحث مساءله موضع آقایان فقها در قبال

مسائل تخصصی روشن شود تا بدین ترتیب بتوانیم در جلسه آینده بحث تئوری های اقتصادی را

مطرح کنیم، یعنی وارد تحلیل حوزه تخصص شویم. اما بنظر میرسد که برادران بررسی موضع

فقها و متخصصین را قابل تاءمل بیشتری میدانند، یعنی بالاخره باید این مساءله تبیین

شود که نهایتاً آیا دانشگاه میخواهد حوزه شود یا حوزه باید دانشگاه گردد؟ در حقیقت

مساءله بسیار حساس است، بدین ترتیب که مثلاً "اگر حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری

بخواهند برنامه پنجساله عمران بنویسند من خدمتشان شرفیاب میشوم و جسارتاً" عرض میکنم

که آیا در موضع فقیه این برنامه پنجساله را نوشته اند یا در موضع متخصص؟ اگر فرمودند در

موضع فقیه در آن صورت عرض میکنم که آنچه ما از نظام فقاها می دانیم این است که فقیه

بر اساس کتاب و سنت و به کمک منطق اصولیین به استنباط احکام الهی میرسد و البته این خود

یک مساءله تخصصی است و در انحصار فقها، اما موضوعاً "غیر از مساءله برنامه ریزی های اقتصادی

می باشد. اگر ایشان بفرمایند که در موضع یک متخصص اقتصادی برنامه پنجساله را نوشته اند

آنوقت عرض می کنم که مدل شما در این برنامه ریزی چیست؟ اگر مدل کینز است یعنی یک مدل

اقتصاد غربی است، که در آن صورت این مدل بر اساس تئوریهای استوار است که مبنای آن

تئوریها نقیض همان احکام الهی است که شما در بعد فقاها استنباط فرموده اید، و اگر مدل

مارکس است که آنهم بر اساس تئوریهای استوار است که مبنای آن "نقیض احکام الهی" می باشد.

ممکن است ایشان بفرمایند که مدل من نه کینز است و نه مارکس بلکه مدلی است بر اساس

احکام الهی، که در آن صورت عرض می کنم ما هم دقیقاً "بدنبال چنین مدلی هستیم که البته

آن مدلیها باید بر اساس تئوریهای خاصی استوار باشد، و تجزیه و تحلیل و تنظیم و ارائه چنین

تئوریهای را موضوع بحث دانشکده های اسلامی اقتصاد می دانیم. به عبارت دیگر خدمت ایشان

جسارتاً" عرض خواهم کرد که آقایان فقها در موضع استنباط احکام الهی باشند و ارائه

تئوریها و ساختن مدل های اقتصادی بر اساس احکام الهی که موضوعاً "غیر از مکانیسم

استنباط احکام الهی است را بر عهده دانشگاهها بگذارند.

می‌شود که احکام اللہ چگونه استنباط می‌گردد؟ آیا مکانیسم چنین استنباطی غیر از مکانیسم مدل‌های اقتصادی است؟ در پاسخ عرض می‌کنم که منطق فقهای شیعه منطق اصولیین است و منطقی است عقلی که می‌خواهد کلمات مبارک وحی را در اصطکاک و ربط با یکدیگر ملاحظه کرده دلالت آن‌ها را بصورت احکام الهی متعین نماید. البته به اعتبار این که منطق اصولیین منطقی است عقلی لذا می‌تواند موضوع تاءمل متفکرین قرار گیرد، بعبارت دیگر همه چیز قابل بحث و فحص است الا کلمات مبارک وحی که باید در مقابل آن صرفاً متعبد بود. وظیفه اصلی حوزه فقاہت هم یافتن دلالت کلمات وحی است، یعنی جعل احکام اللہ نیست بلکه استنباط آن است، مثلاً این کلمه که در قول معصوم امر است آیا دلالت بر وجوب می‌کند یا استحباب، آن کلمه که نهی است آیا دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ گاه ممکن است کلمات مبارک وحی مجمل باشد حال سؤال این است که چگونه باید تبیین شود؟ خلاصه اینکه بحث الفساض در قلمرو وسیعی مطرح میشود، بحث حجت، بحث ملازمات عقلیه، و بسیاری از موضوعات دیگری که صرفاً عقلی هستند همه در علم اصول موضوع بحث فقها قرار می‌گیرد، اما همواره عقل در خدمت کشف دلالت وحی است نه جعل احکام اللہ.

حال ممکن است اشکال کنند که بهر حال هنوز باین سؤال پاسخ داده نشده که آیا آقایان فقها هم مدکن است اشتباه کنند؟ یعنی با اینکه منطق اصولیین منطقی است عقلی اما آیا امکان اشتباه در استنباط احکام اللہ وجود دارد یا خیر؟ عرض می‌کنیم که بقول آقای مطهری رضوان اللہ تعالیٰ علیہ منطق اصولیین یکی از اساسی‌ترین کارهای فکری است که مسلمین کرده‌اند زیرا در خلال هزار سال نه تنها نقض نشده است، بلکه مرتب در مسیر اجمال به تبیین کاملتر شده است. قهراً" کاوش‌های فکری صاحب معالم، صاحب قوانین، صاحب فصول، صاحب رسائل و یا صاحب کفایه، خلاصه همه حرکت در یک پروسه از اجمال به تبیین در جهت تحلیل قضایای عقلی منطقی است که می‌خواهد متکفل استنباط احکام اللہ باشد. شکی نیست که کاربرد چنین منطقی امکان وقوع اشتباه در استنباط حکم خدا را می‌نیمد و لذا است که آقایان فقها در آخرین مراحل استدلال عقلی خود در نیل به استنباط احکام اللہ می‌گویند که ما غایت کوشش "عقلی" خود را کردیم، هرگونه ابداع احتمالی را لحاظ نمودیم و خلاصه استفراغ وسع در اعلا درجه ممکنه واقع شد تا حکم خدا استنباط گردد.

که بر اساس منطق اصولیین در نهایت دقت های عقلی و بر اساس کتاب و سنت حاصل شده، و همه بحث در این است که این احکام مربوط به موضوعات کلی هستند و وظیفه متخصصین انطباق مبادیستق جزئیه در عینیت بر موضوعات کلی متعلق حکم کلی است، و عرض بنده این است که چنین انطباقی نیازمند شناخت صحیح از موضوع می باشد، یعنی ما در تنظیم امور مسلمین محتاج مدلی هستیم که بتواند احکام الهی را در جامعه جاری سازد. اما این مدل قهرا " بر اساس تئوری خاصی است و آن تئوری بر مبنای خاصی طراحی شده است، بحث اصلی ما این است که اگر مبنای تئوری های غرب و شرق تفسیر احکام الل. باشد در آن صورت مدل هایی که بر آن اساس تنظیم شده اند دیگر جایی در تنظیم امور مسلمین نخواهند داشت. نکته دوم ما این است که شناخت موضوعات تخصصی پیچیده و تنظیم مدل های اقتصادی یک کاوش عقلی است که " غیر از " مکانیسم استنباط احکام الل. یعنی نظام فقهاتی می باشد، و عرض بنده این است که دانشگاه باید متکفل امر موضوع شناسی اقتصادی بر اساس احکام الل. باشد، در حالیکه حوزه های علمیه متکفل استنباط احکام الهی بر اساس کتاب و سنت هستند. علی ای حال اگر برادران تبیین بیشتر مسأله را متوقف بر تحلیل عمیق تر حوزه فقاها و منطق اصولیین می دانند بحث جلسه آینده ما میتواند بررسی همین موضوع باشد.

والسلام علیکم ورحمه الل. وبرکاته

متن مباحث گروه تحقیق در

مباحث سوریهای اقتصادی و تنظیم امور مسلمین

۴ - حکم شتر اقتصاد: مسأله فقاہت

دیماه ۱۳۶۳

دانشگاه امام صادق (ع)



بسمه تعالی

جلسه چهارم: دوشنبه ۱۳۶۳/۸/۲۸  
موضوع بحث: حکم‌شناسی اقتصادی: مسأله فقاهت

دانشگاه امام صادق (ع)  
گروه تحقیق در مبانی تئوریهای اقتصادی

برادر دکتر درخشان - بسم‌الله الرحمن الرحیم. این چهارمین جلسه  
مباحثات گروه تحقیق در مبانی تئوریهای اقتصادی در تنظیم امور مسلمین است.  
مقدمتا " خلاصه‌ای از مباحث سه جلسه گذشته را عرض میکنم تا موضع بحث این  
جلسه تبیین شود. بحث اصلی ما در این است که آیا میتوان امور اقتصادی  
مسلمین را توسط تئوریهای غرب و شرق تنظیم نمود یا خیر؟ در هر جلسه از مطالعات  
این گروه، وجهی از وجوه متعدده این مسئله بررسی خواهد شد. مطالعات ما از درک  
این معنا آغاز شد که حکومت اسلامی است، و لذا توجه به مفهوم کلمه " اسلامی"  
حائز اهمیت فراوان میباشد، یعنی تحلیل ما از مسئله تنظیم امور مسلمین  
متوقف به شناخت قلمرو خاصی است که کلمه " اسلامی" دلالت بر آن دارد، و ما در  
مباحث خود از این قلمرو تحت عنوان حوزه فقهات نام بردیم و متذکر این نکته  
نیز شدیم که هر چند تنظیم امور اقتصادی مسلمین یک امر تخصصی است اما اگر  
بلاستقلال از حوزه فقهات صورت گیرد دیگر وجه افتراقی بین نحوه تنظیم اقتصاد  
مسلمین با نحوه تنظیم اقتصاد کفار متمور نخواهد بود. تنظیم امور اقتصادی در  
هر نظامی قهرا " مستلزم مدل خاصی است و هر مدل نیز بر اساس تئوری خاصی شکل  
گرفته است، و هر تئوری نیز قاعدتا " مبنائی دارد. صرفا " به کمک چنین تئوریهای  
و مدلهائی است که مصادیق اقتصادی در هر نظامی شناسائی میشود، یعنی شناخت  
مصادیق و در ربط قرار دادن اطلاعات بالمره توسط چنین تئوریهای صورت میگیرد.  
در واقع ملاحظه اجزا یک کیفیت خاص یعنی شناخت یک مصادیق اقتصادی مستلزم در ربط  
قرار دادن اجزا آن موضوع و یا مصادیق خارجی است، اما همه بحث ما در این  
است که اولاً " این موضوع و یا مصادیق خارجی " چگونه " به اجزا خاصی تقسیم  
شده یعنی چرا به این نحوه خاص جزء جزء گردیده و نه به نحوه دیگر، و ثانیاً  
علی فرض پذیرش نحوه خاصی از تجزیه موضوع، سئوالی که مطرح میشود این است

اجزاء را با " منطق " خاصی در کنار یکدیگر قرار دهیم قهرا " نتیجه " خاصی را اخذ خواهیم نمود .

همه کار دانشگاه یعنی حوزه تخصص در واقع همین شناخت از طریق تجزیه آن موضوع و سپس در ربط ملاحظه کردن اجزاء آن از یکطرف، و ملاحظه کیفیت ربط آن مصداق با سایر مصداق از طرف دیگر، و سپس رسیدن به نتیجه خاصی است که در حقیقت چیزی جز استنتاج راجع به شناخت آن مصداق خارجی نیست. بعد از این مرحله است که متخصصین دانشگاهی " و " مسلمانان ما کوشش میکنند که به تبع شناختی که از این مصداق حاصل شده است آنرا تحت یک موضوع کلی متعلق حکم کلی ببرند و لذا موضع گیری نسبت به آن موضوع جزئی یعنی نسبت به آن مصداق خارجی را تمام کنند. بدین ترتیب نتیجه گرفتیم که این دو حوزه یعنی حوزه تخصص و حوزه فقاقت دو قلمرو متفاوت هستند که عدم وحدت مبنائی این دو حوزه منجر به تعارض ثمرات این دو حوزه خواهد شد. بعبارت دیگر نحوه ای که در سازمان برنامه و بانیان مرکزی برنامه پس از سرانجامی در این باره، تئوریهائی اقتصادی تهیه می کنند بر اساس تئوریهائی است که متکفل شناخت مصداق اقتصادی میباشد و این همه بر اساس روشی است غیر از آنچه که آقایان فقها با آن روش در حوزه های علمیه استنباط احکام ال... می کنند .

در جلسه گذشته به این نکته اشاره کردیم که اگر هدف در تنظیم امور مسلمین اجرای احکام الله باشد این امر خود متوقف بر صحت انطباق است، یعنی صحت منطبق کردن مصداق جزئی بر موضوعات کلی که نسبت به آن موضوعات کلی حکم الهی در دسترس است. بنابراین اجرای احکام ال... خود منوط بر صحت انطباق است، و شرط لازم برای صحت انطباق شناخت صحیح مصداق اقتصادی است. همانگونه که بحث شد صحت شناخت مصداق مستلزم صحت مدلی است که به اعتبار آن مصداق مورد نظر شناسائی میشود، و همه بحث ما در این است که ارائه مدل و الگو جهت شناخت مصداق نیازمند به



میسازد. سئوالی که مطرح کردیم این است که دانشگاهها با چه تئوریهایی میخواهند  
 مفاد بقی را بشناسند و آنها را تحت موضوعات کلی متعلق حکم کلی ببرند ؟  
 مضافاً این مسئله مطرح شد که حوزه تخصص یعنی دانشگاه و  
 حوزه فقهت یعنی استنباط احکام ال... دو قلمرو متفاوت هستند و وحدت  
 این دو حوزه مستلزم وحدت مبنائی نحوه تجزیه و تحلیل مسائل در این  
 دو حوزه است ، اما نباید فراموش کرد که این دو حوزه دارای دو قلمرو  
 متفاوت میباشند. عبارت دیگر نحوه ای که در سازمان برنامه و بانک مرکزی برنام<sup>ه</sup>  
 پنج ساله عمرانی مینویسند غیر از نحوه ای است که آقایان فقها احکام خدا را استنباط<sup>ت</sup>  
 می کنند . سئوال کردیم که ثمره حوزه تخصص در چه چیزی متبلور میشود ؟ یعنی  
 ماحصل دانشگاهها چیست ؟ در پاسخ به این سئوال به این نتیجه رسیدیم که بالاخص  
 در علوم انسانی به سهولت میتوان ملاحظه کرد که منتهج تئوریهای علوم انسانی در واقع  
 نحوه تنظیم خاصی است که می خواهد روابط مسلمین را شکل بدهد . مثلاً می گویند برآ<sup>ی</sup>  
 رسیدن به رشد اقتصادی شرکتهای تجاری باید به این شکل رشد کنند ، و بدین شکل تاسیس  
 و گسترش یابند ، بانک مرکزی اعتبارات را به این شکل تخصیص دهد ، واحدهای  
 صنعتی و کشاورزی به نحوه خاصی در یکدیگر ادغام شده و بصورت مجتمع های تولیدی  
 رشد نمایند. اما می دانیم که هر نحوه تنظیم خاص در مسائل اقتصادی مستلزم این  
 است که روابط انسانی هماهنگ با آن متحول شود. بنابراین یکی از ثمرات حوزه  
 تخصص یعنی دانشگاهها شناخت مفاد بقی بر اساس تئوریهایی است که خود دلالت بر نحوه  
 روابط انسانی خاص میکنند .

حال به حوزه فقهت یعنی قسمت " اسلامی " تنظیم امور اقتصادی  
 بر میگردیم . ملاحظه می کنیم کار اصلی فقها در قلمرو اقتصاد نیز ارائه روابط خاص  
 است ، اما روابطی که ادعا می کنند رضایت خدا در آن است و خدا آنگونه میخوا<sup>هد</sup>  
 بنابراین ملاحظه میشود که حوزه تخصص و حوزه فقهت هر کدام روابط و مناسبات  
 خاصی را توصیه میکنند و لذا سئوالی که مطرح شد این بود که چه تضمینی وجود

نگهبان رد نشود؟ سؤال می‌کنیم که ریشه این تعارض در کجاست؟ آیا متخصصین ما مسلمان و یا متعبد به احکام نیستند؟ که اینطور نیست. پس می‌توان ریشه این تعارض را در بعد فکری حل کرد؟ یعنی بجای اینکه از بعد سیاسی — آقایان فقهای شورای نگهبان فشار بیاوریم که به نحوی تجدید نظر کنند، و یا اینکه به متخصصین اقتصادی بگوئیم طرح یا لایحه را به نحوی اسلامی کنند که آقایان فقها بپذیرند، بیاییم این تعارض را ریشه یابی کنیم.

ادعای ما در این بود که ریشه این تعارض به تئوریهای برمیگردد

که بر آن اساس مدلهای اقتصادی ساخته شده‌اند و به کمک آن مدلهای مصادیق اقتصادی شناسائی میشوند. نظر به اینکه مبنای این تئوریها را غیر اسلامی می‌دانیم وقوع چنین تعارضی را قهری می‌بینیم. البته این صرفاً ادعائی بود که هنوز اثبات نشده و انشاء الله... موضوع بحث ما در آینده است که تحت عنوان "ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی" بررسی خواهد شد، و در آنجا این مسئله را تحلیل خواهیم کرد که آیا باید تئوریهای اقتصادی غرب و شرق را در کلیت خود نقض کنیم و یا اینکه میتوان اجزاء "مناسی" از هریک را انتخاب کرده و در تنظیم امور مسلمین بکار گرفت؟

برای رفع این تعارض راه حل دیگری نیز ارائه شد بدین ترتیب که بعضی از برادران می‌فرمودند اگر آقایان فقها خودشان متخصص شناخت مصادیق نیز بشوند دیگر مسائلی در تنظیم امور مسلمین باقی نخواهد ماند. در پاسخ این نکته را عرض کردیم که اگر آقای فقیه متخصص شناخت مصادیق هم بشود از ایشان جسارتاً سؤال می‌کنم که آقا تخصص خود را از کجا کسب کرده‌اید؟ از دانشگاه تهران، لندن، هاروارد، مسکو، و یا از فیضیه؟ می‌دانیم که در فیضیه بحث در شناخت مصادیق نیست و اگر آقای فقیه بگوید از هیچ کدام از آن دانشگاهها در آن صورت سؤال می‌کنیم که ما هم بدنبال چنین تئوری و مدلسی هستیم که بتوان به کمک آن مصادیق را شناخت. بعبارت دیگر سؤال در این

که آقایان فقها در بعد فقاہت خود چگونه استنباط احکام ال... می‌کنند؟ در آن صورت است که میتوان به این مسئله پاسخ داد که اقتضای شناسی آقایان فقها یعنی شناخت مصادیق جزئی موضوعات کلی اقتضای ربطی به مکانیسم استنباط احکام الهی در حوزه فقاہت دارد یا خیر؟ اگر چنین چیزی ثابت شد در آن صورت در کنکور رشته اقتضای باید صرفاً " آقایان فقها شرکت کنند . بنا بر این همانگونه که قرار بوده در این جلسه مختصراً " مکانیسم استنباط احکام ال... توسط آقایان فقها را بررسی می‌کنیم .

#### تحلیل اجمالی مکانیسم استنباط احکام الهی : منطق اصولیین

شاید مفید باشد که مقدمتاً " به این نکته اشاره کنیم که در اصطلاح فقهی "موضوع" یعنی کیفیت‌های مختلف آنچه که امکان بحث و بررسی پیرامون آن وجود دارد و " حکم " یعنی بیان رابطه میان انسان و موضوع که در واقع موضع انسان را نسبت به آن موضوع مشخص میکند . مثلاً " شراب یک موضوع است ولی رابطه ایمن موضوع با انسان یعنی شرب خمر حرام است حکم آن می باشد . معمولاً استنباط احکام الهی را در دو قلمرو عمده تقسیم کرده‌اند : اجتهاد ترجیحی و اجتهاد تخریحی . در اجتهاد ترجیحی برای تعیین حکم خدا عمدتاً " مبنا و اساس رأی و نظر شخصی قرار می‌دهند و در نتیجه حکم خدا چیزی جز نظر آن شخص نیست . روشبای قیاس ، استحسان ، و استملاح از جمله روشبای اجتهاد ترجیحی یا تبعید به رای است .

البته منظور از قیاس در اینجا قیاس منطقی نیست بلکه قیاس به

معنای مطلق فقهی آن مراد است که عبارت از استنباط احکام جدید از راه تعمیم علت یک حکم به موضوعات مشابه است . یعنی فرد با اتکاء به عقل خود برای حکم خاصی علت یابی می‌کند و بعد با استفاده از این علت احکام دیگری برای موضوعات مشابه بدست می‌آورد . البته بحث ما در مورد احکام "منصوص الیه"

است. بنا بر این بحث ما صرفاً "در قیاس مستنبط العله است که فقهای شیعه  
آن را مردود می دانند. مثلاً" بر اساس احکام الهی می دانیم که نماز مسافر  
شکسته است اما اگر کسی علت این امر را خستگی مسافر بداند در آن صورت برای  
بعضی از مسافرت‌های امروزی که شاید مطلقاً "خستگی نداشته باشد ممکن است بر  
اساس قیاس مستنبط العله نتیجه گرفت که در این موارد نباید نماز را شکسته  
خوانند.

یکی از روش‌های باطل اجتهاد به رای استحسان است که در واقع صرف  
نیکو دیدن فرد ملاک بیان حکم یک موضوع می باشد. بعنوان مثال می دانیم که بر  
اساس احکام الهی تشبیت قیمت‌ها جایز نیست حال اگر کسی استدلال کند که عدم تشبیت  
قیمت‌ها همواره موجب اجحاف بر مسلمین شده و قطعاً در همه موارد و بعنوان یک  
نتیجه کلی موجب رکود اقتصادی می شود در آن صورت استحسان نموده و می گوید  
تشبیت قیمت‌ها جایز است. بعنوان مثال دیگر میتوان خرید و فروش شراب را مطرح  
کرد که حکم آن حرمت است، ولیکن اگر کسی به اعتبار اینکه خرید و فروش  
شراب موجب تقویت مالی مسلمین و افزایش در آمد بودجه دولت است آنرا جایز  
بداند در آن صورت استحسان کرده است که در فقه شیعه باطل می باشد در اجتهاد  
به رای معمولاً "روش‌های دیگری چون استملاح، تاویل و غیره نیز ذکر میکنند  
که به بحث آن نمی پردازیم.

اجتهاد تخریجی که همان تعبد به وحی است اساس فقه شیعه را تشکیل  
میدهد. در این قسمت به روش اخباریین و اصولیین می پردازیم. در روش اخباریین،  
معتقد به عدم دخالت عقل در استخراج احکام الهی و عدم حجیت آن شده‌اند. بنا  
به عقیده آنها چون عقل ممکن است اشتباه کند بنا بر این قرآن را صرفاً "باید  
راسخان در علم یعنی معومین تفسیر کنند، و اجماع نیز که حاصل عقول غیر  
معومین است حجیت ندارد و لذا نتیجه می گیرند که فقط سنت است که آن هم باید  
بدون دخالت عقل ملاک عمل بشود. روش اخباریین از نظر فقهای شیعه که با روش  
اصولیین در اطلاق است. حال ذیلاً "روش اصولیین که

برای هر مسلمان تا حجت الهی تمام نشود بنظر نمیرسد که بتوان در هیچ امری

مخموما " در مسائل اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی تصمیمی بگیرد . اجتهاد در روش  
 اولین در واقع نهایت کوشش عقلی یعنی به اصطلاح " استفراغ وسع " در مسیر  
 کشف احکام الهی است . منابع استنباط احکام الهی کتاب ، سنت ، اجماع ، و  
 عقل میباشد . در مورد قرآن شکی نیست که قطعی المدور است ، اما راجع به  
 اخبار و سنت باید این مسئله تحقیق شود که آیا خبر و یا حدیث که از پیامبر  
 (ص) و یا ائمه (ع) رسیده صحیح است یا خیر ؟ و لذا اولین بحثی که  
 مطرح میشود تحقیق در " اصل صدور " است . بعد از این مرحله فقیه کوشش میکند  
 که " جهت صدور " خبر را تشخیص دهد ، و سپس بحث فقها در باب تحقیق در " دلالت  
 صدور " چه باشد یعنی اینکه سخن وحی اعم از کتاب و سنت بر چه معنائی دلالت  
 دارد .

تحقیق در اصل صدور خبر موضوع علم رجال و درایه است که در واقع  
 بوسیله شواهد موید خبر و یا بوسیله تحقیق در زنجیره حدیث انجام می پذیرد . به  
 عبارت دیگر برای اینکه یقین حاصل شود که سخن از ناحیه وحی بوده یا نه فقیه  
 باید حدیث شناسی باشد . در علم رجال شخصیت های ناقل خبر شناسائی شده و زنجیره  
 حدیث تبیین میشود . افراد مطرح شده در زنجیره حدیث را رجال یعنی شخصیت های  
 ناقل حدیث می گویند و در علم رجال شرح زندگی خصوصی و اجتماعی آنها دقیقاً  
 بررسی میشود . معمولاً شرایط قبول روایت از طرف ناقل شش چیز است : اسلام ،  
 بلوغ ، عقل ، عدالت ، ضبط ، و ایمان . علمای رجال معمولاً وقتی میخواهند  
 فردی را " تعدیل " کنند که روایت او چقدر ارزش دارد اصطلاحات خاصی بکار  
 می برند مثلاً " عدل " ، امامی ، ضابط ، ثقة ، حجت ، صحیح الحدیث ، متقن ،  
 ثبت ، حافظ ، صدوق ، و بسیاری از الفاظ دیگر که بدانوسیله درجه ارزش  
 ناقل حدیث را مشخص میکنند .

در علم درایه احادیث دسته بندی میگردد که معمولاً چهار صورت کلی

دوازده امامی ، عادل و ضابط باشند و یا خیر صحیح آن است روای آن شیعه دوازده امامی و عادل باشند ، و یا خیر حَسَن روایتی است که بین روای آن کسی باشد کسه تصریح به عدالت او نشده باشد ، و یا خیر موثق خبری است که بین ناقلین آن غیر شیعه اثنی عشری هم باشد ولی تصریح به ثقه بودن آنها شده است . مسائل و دسته بندی های دیگری نیز وجود دارد که به آنها نمی پردازیم .

بعد از اینکه اصل صدور خبر از معصوم ( ع ) قطعی شد مطلب بعدی تحقیق در خصوص " جهت خبر " است . در این مورد دقت نظرهای علمی و تاریخی بر روی علل و عوامل طرح و بیان خبر توسط معصوم صورت میگیرد . مثلاً این مسئله مطالعه میشود که خصوصیات مجلس و موضع و موقعی که این روایت در آن عنوان شده است چه بوده ؟ آیا خبر به صورت پاسخ به سئوالی است که در آن صورت خصوصیات فرد سئوال کننده و جو حاکم بر مجلس مطالعه میشود . مضافاً این که این مسئله بررسی میگرد که آیا حکم بر یک اصل کلی گفته شده و یا این که بر عکس یک موضوع صدیقی و خبری در رابطه با شرایط همان زمان می باشد . دقت در این مسائل حائز اهمیت بسیار است زیرا بسیار اتفاق افتاده که معصوم ( ع ) تقیید کرده است و اذا تحقیق در خصوص زمان صدور خبر ، محل آن و خصوصیات افراد حاضر در مجلس ، و مشخصات سئوال کننده و مسائلی از این قبیل حائز کمال اهمیت می باشد .

حال سئوال بسیار مهمی که برای فقیه مطرح میشود این است که بعد از این که اصل صدور و جهت مشخص شد حالا این خبر دلالت بر چه می کند ؟ و این همان بحث اصلی فقاهت است و موضوع علم اصول را تشکیل می دهد . بنا بر این علم - اصول ابزار و منطق استنباط احکام الهی است که مبتنی بر برهان و استدلال می باشد . لازم به تذکر است که پویایی اجتهاد به این معنا <sup>نیست</sup> که بتوان حکم خدا را عوض کرد بلکه بدین معناست که قواعد علم اصول می تواند تکامل یابد . حال ذیلاً به بررسی موضوعات کلی مطروحه در علم اصول می پردازیم .

شروع به طرح استنباط احکام الهی مستلزم تسلط فقیه بر هیئت کلمات

در احادیث بکار رفته از نظر

بدانند . بعضی لغات است که قبل از اسلام بکار رفته و اسلام همان ها را نیز عیناً بیان کرده است ، اینگونه واژه ها تحت عنوان " حقیقت لغوی " بحث میشوند . بعضی لغات است که استعمال آنها در یک مورد خاص ابداع و ابتکار اسلام است که معمولاً تحت عنوان " حقیقت شرعی " بیان میشوند . تقسیم بندی های دیگری نیز وجود دارد که بیان نمی کنیم .

اما علم اصول را معمولاً به چهار قسمت تقسیم می کنند : مبحث الفاظ ، مبحث ملازمات عقلیه ، مبحث حجت ، و مبحث اصول عملیه که اجمالاً بیان میشوند . در مبحث الفاظ بحث در تشخیص ظهور الفاظ از جهت عمومی ، یا اطلاق ، و یا وضعی آن است ، یعنی بحث راجع به " امالت الظهور " می باشد . در مبحث الفاظ<sup>ظ</sup> مسائل بسیار متعددی بحث میشود که ما صرفاً به ذکر چند مثال اکتفا می کنیم . مثلاً بحث از اوامر و نواهی است ، یعنی اینکه اوامر شرعی دلالت بر چه معنایی دارد ؟ عبارت دیگر اگر در کتاب و سنت کلمه ای دلالت بر امر کند و قرینه ای هم نباشد که آن امر به چه معناست در آن صورت این سؤال مطرح میشود که آیا این امر شارع دلالت بر وجوب دارد یا استحباب ؟ آیا این امر دلالت بر فوریت دارد یا تراخی ؟ آیا این امر دلالت بر یک بار انجام دادن آن فرمان دارد یا بیشتر از یکبار ضروری است ؟ حتی اگر معلوم شد که امر دلالت بر وجوب می کند باز تقسیمات بسیار زیادی مطرح میشود ، یعنی واجب را هم به اقسام متعددی تقسیم کرده اند : واجب مطلق و مشروط ، واجب معلق و منجز ، واجب اصلی و تبعی ، واجب تخییری و تعیینی ، واجب عینی و کفائی ، و غیره ، همینطور بحث نواهی نیز به همین صورت مطرح میشود ، یعنی اگر لفظ نهی باشد آیا این نهی دلالت بر حرمت دارد یا کراهت ؟ تقسیم بندی های زیادی نیز در این باب مطرح میشود که به آنها نمی پردازیم .

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح میشود مساله مفهوم و منطوق است .

بعضی جملات یک منطوق دارد و یک مفهوم ، مثلاً آیه نَبَأَ که میفرماید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا إِنَّ جَانَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا ، که منطوق آن به این معناست که اگر فاسقی

خبری برای شما آورد در مورد آن تحقیق کنید ، ولی آیا یک مفهوم هم دارد که اگر

مفهوم موافقت یعنی منطوق و مفهوم به معنای ایجابی و یا سلبی است و مفهوم مخالفت ، که منطوق و مفهوم مخالف هم هستند . در علم اصول مفهوم مخالف به شش قسمت تقسیم شده است : مفهوم شرط ، مفهوم الوصف ، مفهوم الغایه ، مفهوم عدد ، مفهوم حصر ، و مفهوم لقب .

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح میشود مسئله عام و خاص است . مثلاً " شارع می فرماید *أَطْعِمِ كُلَّ الْفُقَرَاءِ* ، در این جا خبر دلالت بر این میکند که تمام فقرا اعم از صغیر و کبیر ، مرد و زن ، و مسلمان و غیر مسلمان را در بر می گیرد . خاص یعنی آن قیدی که عام را محدود و محصور می کند ، مثلاً " اگر شارع بفرماید *أَطْعِمِ الْفَقِيرَ الْمُسْلِمَ* ، که این مُسْلِمٌ تخصیص برای فقیر است . برای فقیه این مساله حائز اهمیت است که آیا قبل از فَحْصٍ از تخصیص می توان به عام عمل کرد یا نه ؟ مطلب بسیار مهم دیگری که معمولاً برای فقها مطرح میشود این است که اگر عامی در قرآن بود آیا خبر واحد می تواند آن را تخصیص بزند ؟ منشاء این سخن در این است که کتاب خدا قطعی الصدور است ولی خبر واحد ظنی الصدور ، اما دلالت کتاب ظنی و لیکن دلالت اخبار قطعی می باشد . نظر فقهای اصولیین این است که اگر خبر عادل مَحْفُوفٌ به قرائن بود یعنی قرینه‌هایی به همراه داشت که میتوانستیم مفهوم خبر را بفهمیم در آن صورت می توان عمومات قرآنی را تخصیص زد .

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح میشود مساله *مُجْمَلٌ وَ مَبِينٌ* است . مجمل یعنی کلامی که دلالت آن واضح نیست . مثلاً خداوند می فرماید *وَالسَّارِقُ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا* که به عقیده بعضی از بزرگان مانند سید مرتضی در لفظ " ید " اجمال دارد ، یعنی آیا ید بر همه دست‌گفته می شود یا بر قسمتهای خاصی از آن ؟ همچنین لفظ

قطع نیز اجمال دارد یعنی آیا قطع به معنای جدا کردن است یا مجروح نمودن ؟ یا مثلاً " خداوند میفرماید *وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ* که علمای شیعه به استناد دلالت حرف " باء " بر تبعیض ، و نیز تصریح حدیث صحیح ، مسح را نسبت به قسمتی از سر واجب دانسته‌اند در حالیکه علمای مالکی نظر به اینکه استعمال " باء " را در لغت عرب به معنای تبعیض نپذیرفته اند لذا عقیده دارند که باید همه سر مسح شود . موضوعات بسیار زیاد دیگری در بحث الفاظ



این

مبحث دیگری که در علم اصول مطرح میشود ملازمات عقلیه میباشد، یعنی بحث در

است که چگونه ملازمه بین عقل و شرع را تمام کنند و سپس روی حجت این ملازمه تحقیق نمایند. در حقیقت حجت کتاب و سنت و اجماع از ناحیه عقل است که کاشفیت کتاب و سنت از وحی بالتفصیل است و اجماع بالاجمال. مبحث عقل در علم اصول از دو قسمت تشکیل میشود: مستقلات عقلیه و غیر مستقلات عقلیه. در مورد مستقلات عقلیه معمولاً "حکم عقلی مستقلی نداریم مگر در مورد بدیهیات که آنهم بسیار کلی است، مثل اینکه بگوئیم ظلم قبیح است، قبیح هم از نظر شرع حرام میباشد، و لیکن نکند، مهم در این جا این است که معادیق ظلم را باید شرع مشخص کند و از عهده فکر بشر خارج است. اما در مورد غیر مستقلات عقلیه یا لوازم احکام بحث آقایان فقها در این است که هرگاه حکمی از طرف شارع صادر شود این حکم قهراً "یک سلسله لوازمی هم دارد. حال سؤال این است که اگر حکم خدا دلالت بر وجوب می کند آیا مقدمات و لوازم آن نیز واجب است یا خیر؟ زیرا اگر قائل شویم به اینکه امر به یک موضوع در واقع امر به مقدمات آن نیز هست در آن صورت در حقیقت دو امر واجب الاطاعه مطرح میشود که اگر ترک شود دو امر ترک شده است و لذا دو عقاب خواهد داشت. اما اگر قائل شویم که امر به شیئی مستلزم امر به مقدمات آن نیست در آن صورت مقدمه صرفاً "وجوب عقلی" دارد و اگر ترک شود فقط یک عقاب خواهد داشت. به همین ترتیب سئوالات دیگری نیز مطرح میشود مثلاً "اینکه امر به طوۀ مستلزم نهی از کارهای غیر نماز هست یا خیر؟

مبحث دیگری که در علم اصول مطرح میشود حجت است، که شاید از اهم موضوعات

علم اصول باشد. در بحث حجت این مسئله مطرح میشود که آیا ظواهر کلمات حجت است یعنی آیا می توان به آن تمسک کرده و حکم شرع را استنباط نمود؟ البته تا زمانی که حجت کلامی یا فعلی یا لفظی و یا تقریری تمام نشود انسان حق ندارد به آن تمسک کند. بنا بر این فقیه احکام الهی را با یک برهان منطقی بدست می آورد، یعنی با زحمت بسیار زیاد حجت کتاب و سنت و اجماع را تمام می کند، و تا قطعیت برای او پیدا نشود که حکم مربوط به خداست نظر نخواهد داد. شاید مفید باشد که بگوئیم که این برهان منطقی به این صورت است که مثلاً در تشخیص ظهور لفظ امر به این نتیجه رسیده که الف: امر شارع طرز بر وجوب دارد، و ب: چون هر ظهوری حجت است لذا، ج: امر که ظهور در وجوب دارد

مفهوم موافقت یعنی منطوق و مفهوم به معنای ایجابی و یا سلبی است و مفهوم مخالفت ، که منطوق و مفهوم مخالف هم هستند . در علم اصول مفهوم مخالف به شش قسمت تقسیم شده است : مفهوم شرط ، مفهوم الوصف ، مفهوم النایه ، مفهوم عدد ، مفهوم حصر ، و مفهوم لقب .

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح میشود مسئله عام و خاص است . مثلاً " شارع می فرماید *أَطْعِمِ كُلَّ الْفُقَرَاءِ* ، در این جا خبر دلالت بر این میکند که تمام فقرا اعم از صغیر و کبیر ، مرد و زن ، و مسلمان و غیر مسلمان را در بر می گیرد . خاص یعنی آن قیدی که عام را محدود و محصور می کند ، مثلاً اگر شارع بفرماید *أَطْعِمِ الْفَقِيرَ الْمُسْلِمَ* ، که این مُسْلِمِ تخصیص برای فقیر است . برای فقیه این مساله حائز اهمیت است که آیا قبل از فَحْصِ از تخصیص می توان به عام عمل کرد یا نه ؟ مطلب بسیار مهم دیگری که معمولاً برای فقها مطرح میشود این است که اگر عامی در قرآن بود آیا خبر واحد می تواند آن را تخصیص بزند ؟ منشاء این سخن در این است که کتاب خدا قطعی الصدور است ولی خبر واحد ظنی الصدور ، اما دلالت کتاب ظنی و لیکن دلالت اخبار قطعی می باشد . نظر فقهای اصولیین این است که اگر خبر عادل محفوف به قرائن بود یعنی قرینه‌هایی به همراه داشت که میتوانستیم مفهوم خبر را بفهمیم در آن صورت می توان عموماً قرآنی را تخصیص زد .

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح میشود مساله *مَجْمَلٌ وَ مَبِينٌ* است .

مجممل یعنی کلامی که دلالت آن واضح نیست ، مثلاً خداوند می فرماید *وَالسَّارِقُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمْ* که به عقیده بعضی از بزرگان مانند سید مرتضی در لفظ " ید " اجمال دارد ، یعنی آیا ید بر همه دست گفته می شود یا بر قسمتهای خاصی از آن ؟ همچنین لفظ

قطع نیز اجمال دارد یعنی آیا قطع به معنای جدا کردن است یا مجروح نمودن ؟ یا مثلاً

خداوند می فرماید *وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ* که علمای شیعه به استناد دلالت حرف " باء " بر تبعیض ،

و نیز تصریح حدیث صحیح ، مسح را نسبت به قسمتی از سر واجب دانسته‌اند در حالیکه

علمای مالکی نظر به اینکه استعمال " باء " را در لغت عرب به معنای تبعیض نپذیرفته‌اند

لذا عقیده دارند که باید همه سر مسح شود . موضوعات بسیار زیاد دیگری در بحث الفاظ

مطرح میشود که به بررسی آنها نمی پردازیم .

این  
مبحث دیگری که در علم اصول مطرح میشود ملازمات عقلیه میباشد، یعنی بحث در

است که چگونه ملازمه بین عقل و شرع را تمام کنند و سپس روی حجیت این ملازمه تحقیق نمایند. در حقیقت حجیت کتاب و سنت و اجماع از ناحیه عقل است که کاشفیت کتاب و سنت از وحی بالتفصیل است و اجماع بالاجمال. مبحث عقل در علم اصول از دو قسمت تشکیل میشود: مستقلات عقلیه و غیر مستقلات عقلیه. در مورد مستقلات عقلیه معمولاً حکم عقلی مستقلی نداریم مگر در مورد بدیهیات که آنهم بسیار کلی است، مثل اینکه بگوئیم ظلم قبیح است، قبیح هم از نظر شرع حرام میباشد، و لیکن نکته مهم در این جا این است که مبادی ظلم را باید شرع مشخص کند و از عهده فکر بشر خارج است. اما در مورد غیر مستقلات عقلیه با لوازم احکام بحث آقایان فقها در این است که هرگاه حکمی از طرف شارع صادر شود این حکم قهراً یک سلسله لوازمی هم دارد. حال سؤال این است که اگر حکم خدا دلالت بر وجوب می کند آیا مقدمات و لوازم آن نیز واجب است یا خیر؟ زیرا اگر قائل شویم به اینکه امر به یک موضوع در واقع امر به مقدمات آن نیز هست در آن صورت در حقیقت دو امر واجب الاطاعه مطرح میشود که اگر ترک شود دو امر ترک شده است و لذا دو عقاب خواهد داشت. اما اگر قائل شویم که امر به شیئی مستلزم امر به مقدمات آن نیست در آن صورت مقدمه صرفاً "وجوب عقلی" دارد و اگر ترک شود فقط یک عقاب خواهد داشت. به همین ترتیب سئوالات دیگری نیز مطرح میشود مثلاً "اینکه امر به طلوة مستلزم نهی از کارهای غیر نماز هست یا خیر؟"

ت  
مبحث دیگری که در علم اصول مطرح میشود حجت است، که شاید از اهم موضوعات

علم اصول باشد. در بحث حجت این مسئله مطرح میشود که آیا ظواهر کلمات حجت است یعنی آیا می توان به آن تمسک کرده و حکم شرع را استنباط نمود؟ البته تا زمانی که حجیت کلامی یا فعلی یا لفظی و یا تقریری تمام نشود انسان حق ندارد به آن تمسک کند. بنابراین این فقیه احکام الهی را با یک برهان منطقی بدست می آورد، یعنی با زحمت بسیار زیاد حجت کتاب و سنت و اجماع را تمام می کند، و تا قطعیت برای او پیدا نشود که حکم مربوط به خداست نظر نخواهد داد. شاید مفید باشد که بگوئیم که این برهان منطقی به این صورت است که مثلاً در تشخیص ظهور لفظ امر به این نتیجه رسیده که الف: امر شارع طرز بر وجوب دارد، و ب: چون هر ظهوری حجت است لذا، ج: امر که ظهور در وجوب دارد

حجت می باشد . دقیقاً " بعد از این مراحل است که حکم وجوب را استنباط می کند که بحث های مفصلی نیز دارد که در این جا مطرح نمی کنیم .

چنین است که فقهای شیعه معتقدند هر کس حق اظهار نظر در اسلام را ندارد نمی تواند با دیدن یک آیه و یا یک روایت حکمی را به شارع مقدس نسبت دهد ، بلکه باید حتماً " متخصص در فقه و اصول باشد . در مبحث حجت موضوعات مختلفی مطرح میشوند مانند قطع و ظن ، تعادل و تراجیح ، سیره و شهرت ، و غیره . البته بحث قطع و ظن شاید مهمتر بحث باشد زیرا اصولیین می گویند که تنها چیزی که در استنباط احکام حجت دارد قطع است و لاغیر ، و حجت آن هم ذاتی است . به عبارت دیگر اگر به وسیله آیه و یا روایت و یا اجماع و یا راه دیگری قطع و یقین بر حکم الهی پیدا کنیم آن قطع حجت است و عمل به آن " وجوب عقلی " دارد . اما در این مورد که آیا ظن حجت دارد یا نه اصولیین می گویند که اصل اولیه حرمت عمل به کلیه ظنون است : *لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ* ، یعنی از چیزی که بدان علم نداری پیروی مکن . البته از این اصل یک سری ظنون خاص را استثنا می کنند ، یعنی هر ظنی که دلیل خاصی بر حجت آن داشته باشند آن ظن حجت است . بنابراین این بحث ظنون خاصه از اهمیت خاص در علم اصول برخوردار است ، تقسیمات مفصلی ندارد . مبحث دیگری که در علم اصول مطرح میشود موضوع اصول عملیه است . اصول عملیه بعد از فحص از دلیل و یاس از یافتن دلیلی از حکم شرعی مطرح میشود . البته اتقان این اصول عملیه هم بوسیله ادله شرعی و هم بوسیله دلیل عقلی اثبات شده است ، و لذا تمسک به آن حجت را تمام می کند . یعنی به عبارت دیگر در هیچ مرحله ای شارع بشر را رها نگذاشته و در تمام مراحل زندگی تعیین حکم نموده است . اصول عملیه چهار دسته هستند : *امالت البرائه* ، *امالت الاحتیاط* ، *امالت التخییر* ، و *امالت الاستصحاب* ، که مباحث بسیار مفصلی هستند که جای آنها در اینجا نیست .

#### استنباط

جمع بندی مطالب را این گونه ارائه میدهم که با بررسی مکانیسم احکام الهی

یعنی علم اصول به این نتیجه رسیدیم که مبنا در استنباط احکام خدا آیات کتاب و

کلمات مبارک معصومین است و منطق اصطکاک کلمات مبارک وحی منطق اصولیین می باشد . بنابراین -

این آقایان فقها مجهز به منطق اصولیین به سراغ کلمات مبارک وحی می روند تا بتوانند

احکام خدا را استنباط نمایند . منطق اصولیین همانگونه که عرض شد یک منطق عقلی است و

ندا می تواند موضوع مباحثه متفکرین قرار گیرد ، اما این کاوشهای عقلی برای کا ملتر  
 نس ابزار و وسله ای است که آقایان فقها بدان وسیله احکام خدا را استنباط می کنند .  
 اما احکام خدا چیزی نسبت جز روابط و مناسبات انسانی در معنای وسیع کلمه . حال در  
 مناسبت جنین نحوه ارائه روابط و مناسبات انسانی ، دانشگاهیان و متخصصین علوم انسانی  
 هستند که می خواهند با استفاده از تئوریهای به اصطلاح " علمی " خود مناسبات و روابط  
 انسانی خاصی را ارائه دهند . همه بحث ما در تحلیل وجوه افتراق حوزه فقهت و تخصص در  
 این است که می گوئیم تعارض بین این دو نحوه استنباط و این نحوه ارائه روابط و مناسبا  
 ت  
 انسانی قبری است ، زیرا آقایان فقها بر اساس کتاب و سنت و به کمک منطق اصولیست  
 استنباط حکم می کنند و آقایان متخصصین علوم انسانی به کمک تئوریهای " علمی " خود .  
 حال ممکن است اشکال کنند که ظهور این تعارض در کجا اثبات می شود ؟ بعبارت دیگر ممکن  
 است بگوئیم که دلالت تئوریهای علوم انسانی یعنی روابط و مناسبات اجتماعی دقیقا "هما  
 با احکام الهی خواهد بود . در پاسخ می گوئیم که اگر دانشگاهیان ما و متخصصین علوم  
 انسانی ما به کمک تئوریهای غربی و شرقی بخواهند روابط و مناسبات انسانی ارائه دهند  
 این تعارض قطعی است زیرا هما نگونه که بعدا " مطرح خواهیم کرد مبنای تئوریهای علوم  
 انسانی غربی و شرقی نقیض همان احکام الهی است که آقایان فقها استنباط می کنند . این  
 ادعائی است که بعدا " در مبحث " ماهیت علمی بودن تئوریهای اقتصادی " اثبات خواهد شد .  
 حال جهت بحث در خدمت برادران هستیم .

برادر امید بخش - بسم الله الرحمن الرحيم . در یکی از آثار شهید مطهری  
 رفوان الله علیه پیشنهادی را میخواندم که گویا در حوزه در زمان آقای بروجردی مطرح  
 شده بود که فقیه در مسائل اقتصادی و یا در سایر مسائل که به اسلام مربوط میشود عمیقتر  
 شود و یا به اصطلاح امروز ، فقه را در زمینههای مختلف بتوان تخصصی کرد ، نه اینکه  
 تخصص خود را احیانا " از کینز یا مارکس یا تئوریهای شرق و غرب بگیرد و همان اقتصادی  
 را بخواند که اینک ما نیز می خوانیم ، بلکه احکام اقتصادی را که در اسلام وجود دارد ،  
 عمقا " مطالعه کند ، تفکر کند و جلوتر برود و با مسائل مستحدثه که برخورد میکنند ،  
 اینها را مبتنی بر احکام و با منطق اصولی تنظیم گردانده و گسترده تر نماید اگر

یک فقیه در تمام زمینه‌ها قدرت اجتهاد دارد ، در احکام ، در عبادات ، و عقود و ایقاعات ، در هر مسئله‌ای که هست در اینها عمیق می‌شود و استنباط حکم می‌نماید ، مثل کاری که در تحریر الوسيله شده است . منظور این است که حوزه‌ها این فقاهت را تقسیم بندی نکنند و فقیه و فقهایی بروند در مسائل اقتصادی عمیق شوند یا عده‌ای در مسائل جامعه شناسی و یا در سایر زمینه‌ها .

این یک پیشنهادی بود که شاید الان در حوزه‌ها اصلا" با این قضیه برخوردی نشده و یا احتیانا" رد بشود . ولی نه به آن معنا که فقیه برود و بر اساس تئوریهای کینز و مارکس تنظیم امور بکند ، یعنی چیزهایی را بخواند که در اروپا و امریکا تدریس می‌شود و بر اساس آن تنظیم امور می‌کنند ، زیرا آن موقع دیگر به زمینه فقاهت اصلا" برخوردی نمی‌کند ، چرا که اگر بخواهد تنظیم امور نماید نهایتا" بر اساس همان تئوریهای غرب و شرق خواهد بود و نه تئوریهای دیگر ، یعنی در اینجا از فقاهت استفاده‌ای نشده است .

به نظر من فقیه اگر بخواهد متخصص شود دقیقا" مثل کاری میماند که یک موضوع شناس می‌کند . مضافا" اینکه فقیه به ابزار الگو سازی ( احکام ال... و کلام معصوم ) مسلح است و موفق تر میتواند به آن مدلی که ما در خلال این جلسات به دنبالش هستیم برسد . یعنی ما هم اگر بخواهیم از این جلسات نتیجه‌ای بگیریم و به الگو و مدلی برسیم که بتوان بر اساس آن تنظیم امور مسلمین کرد ، بی شک به حوزه فقاهت نزدیک خواهیم شد .

طبیعتا" ابزار و وسائلی که مورد استفاده یک فقیه موضوع شناس و متخصص در مسئله خاص فقهی خود می‌باشد کاملا" با لوازم تئوریهای شرق و غرب متعارض خواهد بود و این خود یک نقطه مثبتی است برای فقیه متخصص که لوازم کارش هم نیز تبلوری از مبنای وحی خواهد داشت .

برادر محمد زاده . بسم الله الرحمن الرحيم . ضمن بحثی که در باره روش اجتهاد و چگونگی استنباط احکام توسط فقها ارائه شد ، این مطلب به ذهن متبادر گردید که اگر روش کار آقایان فقها غیر از این میبود ، بدین معنی که استنباط از احکام را مثلا" با توجه به ضروریات و یا شرایط زمانی و مکانی انجام میدادند در آنصورت بنا به قول معروف احکام حالت روبنایشی پیدا میکرد و زیر بنا همان شرایط و ضرورتهائی بود که تمدن

به شکل کنونی خود بر جامعه حاکم کرده است و بگفته مارکس مذهب روینا گردید، لذا پس همین است که روش احتیاد و کار فقها زیر بنایی باشد یعنی جهت استنباط احکام، رسیده، ادراک از مسائل دیگر پاک باشد، زیرا اگر قرار باشد کاری که فقه انجسام <sup>در</sup> سگردد مستقل از تاشیر و تاثر حنان خارج نباشد و تابعی باشد از ادراکات مبتنی بر ونایع و ضرورتهای خارج و با شرایط زمانی، در آنصورت احکام متغیری خواهیم داشت که به جای ایجاد شرایط متناسب با رشد انسان، بگفته مارکس انسان را با شرایط موجود تطبیق میدهد و در هر دوره تولیدی خاص احکامی متناسب با شرایط و ضرورت های آن دوره برای تطابق انسان استنباط می گردید. به عبارت دیگر مثلاً در دوره فئودال - لسته احکام روابط اقتصادی خاص مربوط به آن دوره میداشتیم، و در دوره سرمایه داری تجاری و با سرمایه داری صنعتی نیز احکام خاص این دوره را، و لذا روابط اقتصادی با تغییر شرایط و روش تولید دچار تغییر و نوسان می گردید و آن اصل کلی که قوانین اسلام بر مبنای فطرت ثابت و لایتیرند را نقض می نمود. بنابراین دیگر روابط اجتماعی که فقیه از آیات و احادیث استنباط می کند در همه ادوار امری ثابت است و قوانین ثابتی است که تغییر نمی کند.

فقیه در استنباط احکام توجهی به این ندارد که الان دوره فئودالیت است یا سرمایه داری صنعتی، زیرا بر اساس شکل تولیدی حاکم بر جامعه استنباط حکم نمی کند و توجهی نیز به ضرورت های تحمیل شده ندارد چون این ضرورتها متناسب با رشد انسان نیست. دستگاه فقه است دستگای نیست و نباید باشد که انسان را با شرایطی که برایش بوجود می آید تطبیق بدهد، بالانص اگر این شرایط منشا غربی و یا شرقی داشته باشد که هر دو امانت دادن به ماده است. بلکه اسلام و روش فقهت در پی ایجاد شرایطی است که متناسب با رشد انسان باشد و لذا در پی تغییر شرایط خارجی در جهت رشد مطلوب انسان است و آن از طریق روابطی که با کل قوانین حاکم بر حرکت جهان هماهنگی دارد تحقق می پذیرد. اگر فقهت بر اساس روابط و ضرورت هایی که در هر زمان و شرایط بوجود می آید انجام پذیرد، تحت هر عنوانی که باشد متغیر یا پویا لازم اش اینست که هر نحوه زندگی که بوجود می آید احکام مربوط به تطبیق انسان با آن را ارائه دهیم و در حقیقت نمودها و ضرورت هایی که در جامعه بوجود می آید تکلیف انسانها را که چگونه روابطی

داشته باشند تعیین می کند . بعبارت دیگر نحوه روابط انسانی وسیله ای میشود برای اینکه کیفیت تمدن یا تکنولوژی که در خارج تحقق پیدا کرده راه خود را ادامه بدهد و انسانها نیز خود را با آن تطبیق دهند . اما اگر رشد و تکامل انسان اصل باشد باید بر اساس یک فلسفه خاص یا مذهب خاصی که جامعه پذیرفته است وسیله و ابزار و تمدن اصیل را برای حرکت انسان بوجود آورد .

لذا نتیجه می گیریم که در تنظیم امور مسلمین چاره ای جز پذیرش روابط و اجزاء متخذة از وحی وجود ندارد ، یعنی آن دسته از روابط اقتصادی را اجراء کنیم که تمدن و تکنولوژی متناسب با رشد انسان را ابداع نماید و نه اینکه روابط را بر اساس مقتضیات و ضرورت ها تغییر دهیم بنحویکه انسان را با صنعت و تمدن کنونی منطبق سازیم ، زیرا در آنصورت همان میشود که مارکس می گوید یعنی مذهب روبنا می گردد . با این روشی که فقاهت انجام میگیرد ، یعنی فقاهت سنتی گفته مارکس در مورد اسلام صدق نمی کند ولی اگر روش فقاهت عوض شود یعنی تابع ضرورت ها گردد ، تابع شرایط شود در آن صورت ممکن است در مورد اسلام هم صدق کند . عرایض را در یک جمله خلاصه کنم و آن اینکه اگر فقاهت با این روشی که گفته شد انجام میگیرد مذهب زیر بنای همه چیز خواهد بود ، از جمله : صنعت ، روابط داخلی ، روابط خارجی ، کیفیت تکنولوژی ، و در نهایت کیفیت تمدن . ولی اگر در غیر از این باشد و فقیه بر اساس ضرورت استنباط حکم کند در آن صورت مذهب روبنا می گردد و تابعی از شرایط خارج .

برادر دکتر درخشان - اجازه می خواهم توجه برادران را به این نکته جلب کنم که در جلسه گذشته نکته ای که عمدتاً " از طرف برادرمان آقای غنیمی فرد تقویست می شد این بود که برای حل مشکلات تنظیم امور مسلمین لازم است آقایان فقها در شناخت مصادیق و موضوعات تخصصی اقتصادی نیز متخصص بشوند . در مقابل این نظریه چنین استدلال می شد که در آن صورت تحلیل آقایان فقها از مصادیق و موضوعات پیچیده تخصصی اقتصادی " غیر از " کار فقهاتی ایشان یعنی استنباط احکام الهی است . در این جلسه بحث خود را پیرامون روش استنباط احکام الهی در نظام فقهاتی متمرکز نمودیم تا پاسخ به نظریه برادرمان آقای غنیمی فرد تبیین شود . در این جلسه برادرمان آقای امید بخش میفرمایند



که "مسئله" است آقایان فقها کمی در مسائل اقتصادی عمیق شوند، و برادرمان آقای محمدزاده هم می فرمایند اگر آقایان فقها بخواهند حکم خدا را به تبع شرایط تغییر دهند دیگر چیزی از مذهب باقی نمی ماند.

بنابر این ملاحظه میشود که بحث برادران در این قسمت بر محور احکام ال... در مقابل مقتضیات زمان، یعنی فقاهت در مقابل تئوریهای اقتصادی قرار دارد. البته جهت و سوی تفسیرات در شرایط عینی جامعه ممکن است به تبع اجرای احکام خدا واقع بشود که در آن صورت مسیر رشد در واقع یک مسیر صحیح است، یعنی جامعه تغییر میکند اما در مسیری که همانک با نظام هستی است. اما اگر جامعه، الگوی رشد و توسعه اقتصاد<sup>ی</sup> غرب و یا شرق را راهنمای حرکت خود قرار دهد در آن صورت حرکت جامعه یقیناً "در مسیر و جهت باطلی خواهد بود. حال چگونه می توان انتظار داشت که احکام ال... به حسب شرایط جدید متحول شده و به اقتضای نیاز زمان تغییر کنند؟

اگر بحث در این است که در نظام فقاهت شیعه باب اجتهاد باز است این امر مطلقاً به این معنا نیست که باب اجتهاد باز است برای اینکه یک حکم غیر الهی را اسلامی کنند. اگر بحث در این است که مومنین می توانند با یکدیگر هر شرطی را به-گذارند مسلماً "بدین معنا نیست که شرط کنند اسلام نباشد و احکام خدا را با توافق متقابل نفی کنند. بنابر این تحول جامعه و شرایط اقتصادی را می پذیریم اما نه اینکه حکم خدا به تبع شرایط تغییر کند. به عنوان مثال اگر در حال حاضر اقتصاد جامعه ما با یک بحران صنعتی روبه روست آیا واقعا " این بحران صنعتی شمره حرکت جامعه در مسیر اجرای احکام ال... بوده است؟ یا اینکه برعکس این بحرانهای اقتصادی حاصل اجرای برنامه های اقتصادی است که در زمان طاغوت امور اقتصاد ما را بر اساس مدلهای غربی تنظیم می کردند؟ پس چرا باید با ملاحظه یک بحران اقتصادی حکم خدا را عوض کنیم، بلکه بر عکس باید کوشش ما در تغییر دادن ساختار اقتصادی جامعه باشد.

بحث برادرمان آقای امید بخش این است که آقایان فقها کمی در مسائل اقتصاد<sup>ی</sup> عمیق شوند. سؤال می کنم که تا "چه اندازه" عمیق شوند؟ آیا صرفاً اصطلاحات اقتصادی را بدانند؟ البته ایشان می فرمایند شاید آشنا شدن با این مسائل امروزه در حوزه ها زیاد متداول و خلاصه مد نباشد، یعنی به عبارتی در فرمایشاتشان تردید

می فرمودند که شاید در حوزه‌ها از این گونه بحث‌ها زیاد استقبال نشود . من می خواهم به ایشان اطمینان بدهم که متأسفانه امروزه در حوزه‌ها بالاخص در بین گروهی از طلبه‌های جوان شور و شوق زیادی است که به اصطلاح با علوم جدید آشنا شوند ، و البته هدفشان در این خصوص صرفاً " آشنائی با اصطلاحات و تئوریه‌ها و مدل‌های اقتصادی است تا از این طریق بتوانند با کار شناسان سازمان برنامه یا بانک مرکزی به لسان خودشان صحبت کنند . البته تحلیل مبنایی تئوریه‌های اقتصادی غرب و شرق و تبیین وجوه تعارض آنها با احکام الهی . نه تنها برای آقایان در حوزه‌ها مفید ، بلکه ضروری است ، و تسلط بر اصطلاحات نیز به تبع چنین تحقیقات ریشه‌ای حاصل خواهد شد .

الان یک موجی در حوزه‌ها دارد مطرح میشود که بعضی از آقایان طلاب خیلی سریع به سمت فراگیری و آموختن تئوریه‌ها و مدل‌های اقتصادی عمدتاً " از نوع غربی آن هستند . دلیل این امر روشن است ، زیرا با نفوذ سیاسی روحانیت در همه ارگان‌های تصمیم گیری آشنایی آقایان با این مسائل ضروری است ، اما خطر در حل شدن طلاب جوان در تئوریه‌هایی است که پیران استعمار آنها را ساخته و پرداخته‌اند . تبیین خطر تئوریه‌های غربی و شرقی و تحلیل لوازم بعیده آنها در تنظیم امور مسلمین یک کار شخصی دانشگاهی است و نباید برآید ابتدا دانشگاه متحول شود تا بتوان چنین نقش و وظیفه‌ای را از دانشگاه انتظار داشت . امید به تحول در دانشگاه‌ها موقعی زیاد می شود که حوزه‌های علمیه همواره بتوانند نقش ارشادی و انتقادی خود را داشته باشند . اما جای بسیار تأسف خواهد بود اگر طلاب ما در حوزه‌ها دانشگاه زده بشوند بعد از انقلاب در بسیاری از دانشجویان و دانشگاهیان ما حوزه زدگی مطرح شد ، یعنی می گفتند برای اینکه انقلاب فرهنگی به ثمر برسد باید برویم در حوزه‌ها معالیم و قوانین و رسائل و مکاسب و کفایه بخوانیم ، غافل از اینکه اینگونه تحقیقات مربوط به آقایان طلابی است که میخواهند به مرحله استنباط احکام الهی برسند . دانشگاهیان ما به حوزه‌ها رفتند زیرا به خوبی می دیدند که آنچه انقلاب اسلامی نیازمند آن است برنامه مدیریت نظام حکومتی است ، یعنی در واقع ما نیازمند برنامه مدیریت اقتصادی برای حکومت اسلامی هستیم . و لیکن توجه به این نکته نداشتند که دانشگاهها متکفل ارائه چنین برنامه‌هایی هستند . بنا بر این نیروهای دلسوز دانشگاهی به حوزه‌ها رفتند غافل از اینکه پاسخ در آنجا نیست و لذا دانشگاهها بدست همان اساتید

فلسفی ماند و در نتیجه شاهد تحولات اساسی در دانشگاهها نشدیم . حال خطر اصلی در این است که آقایان طلاب علاتمندیه تحصیل متون دانشگاهی بشوند ، متونی که هنوز براساس مانی کفر و الحاد تدوین شده است . اگر حوزه علاتمند به کینز شد آن وقت دیگر چه مرکزی است و چه بایگایی است که بتواند به دانشگاههای منقلب شده ما حمله کند؟ من مطمئن هستم که اگر دانشگاهیان دلباخته به اسلام باراهنمائی فقهای بزرگ ، دانشگاهها را متحول نکنند این محتوای دروس دانشگاهی برای طلاب جوان ما خطری عظیم و پرتگاهی مخوف است .

برادر امید بخش - بسم الله الرحمن الرحيم . می خواستم توضیح کوتاهی

خدمت برادران عرض کنم . بنظر من از اینکه آقایان فقها در مسائل اقتصادی عمیق شوند در واقع تعمق در مسائل اقتصادی بود ، نه اینکه رفت و تئوریهای کینز و مارکس را خوانند . حال ممکن است بعدها برای رد آن نظریات ، مروری هم بر آن تئوریها بشود که فعلا به آن کار نداریم ولی در ابتدا منظور من این بود که مسائل اقتصاد اسلامی را از سایر مقولات فقهاتی نیز میتوان انتزاع نمود و در آنها تفکر نمود . مسائلی از قبیل مشاربه ، مزارعه ، جعاله ، خمس ، زکات شرکت و موارد عملی این مقولات در عصر حاضر که بطور نمونه ، میتوان از زکات و اشیائی که بدانها زکات تعلق می گیرد نام برد که بر طبق نظر تخصصی فقیه با گسترده شدن شبکه اعتبارات آیا می توان از وجوه و یا نقود و اشیای دیگری هم زکات گرفت یا خیر ؟

مهمتر از آن با اتکا به لوازم و ابزار عملی متخذه از وحی و کلام معصوم ، مسائل مستحدثه و تخصصی و پیچیده را موضوع شناسی کرد و این به هیچ عنوان بمنظور گرایش فقیه به تئوریهای شرق و غرب نمی باشد ، زیرا که اساسا " کار فقیه چنین نیست و آنطور که میدانیم حوزه فعالیت فقیه تنها حکم شناسی است ، بنابراین این پیشنهاد ، فقیه میتواند زمینه فکری و کاری خود را بر روی استنباط احکام مقولات اقتصادی متمرکز گرداند و اقتصاد اسلامی را ، هم حکم شناسی و هم موضوع شناسی کند و یا بالاتر از آن تئوریهای اقتصاد اسلامی و یا حتی علوم اجتماعی و انسانی را تدوین و تنظیم کند ، حدودا " مثل کاری که آقای محمد تقی جعفری در زمینه روان شناسی و زیباشناسی در اسلام بدان اشتغال دارند . فقها هم

میتوانند زمینه‌های دیگر فقهی را به عنوان مبنای کار برای تنظیم امور برگزینند . البته این پیشنهاد به معنای تغییر متد یک نظام هزار ساله فکری فقهی است و بسیار بعید به نظر میرسد که پیشنهادهایی این چنین ، حتی از طرف متفکرین برجسته‌ای چون شهید مطهری رضوان الله علیه بتواند در بافت منسجم چنین نظام قدیمی و جا افتاده‌ای تغییر حاصل گرداند ، چراکه دیگر آن فقیه به معنای مصطلح حوزه‌ای نخواهد بود در واقع متخصصی میشود که ابزار کارش ، ابزار کار یک فقیه است و نه ابزار و اراداتی متخذه از تئوریهای شرق و غرب .

برادر غنیمی فرد - بسم الله الرحمن الرحيم . اجازه میخواهم که مقدمتا " برگردم به صحبت‌هایی که هفته قبل داشتیم . از مطالبی که من گفتم برداشت اشتباهی پیش آمد و آن این بود که دنبال حرف برادر آقای درخشان عرض کردم که اینطور نیست که فقها دست روی دست گذاشته آماده شنیدن نظرات متخصصین شرق گرا یا وابسته و دلباخته غرب باشند و هر چه آنها می‌گویند به علت اینکه فقها از تخصص اقتصاد فعلی در جامعه به دور هستند بگیریند اگر شما شورای اهل سنت را شورای اهل سنت بدانید که اینها را بجای حکم اولیه جاری میکنیم . عرض کردم که عقل فقها غیر از عقل آن افرادی است که بعلمت عدم اطلاعات کافی از اسلام به راحتی قانع میشوند ، و مثالی آوردم از قانونی که در دو دوره شورای نگهبان با ترکیب مختلفی از فقها حاضر به جاری نمودن حکم ثانویه نشدند . البته بر اساس دستور امام اگر دو سوم نمایندگان ، اضطرار را قبول میکردند شورای نگهبان قبول میکرد ولی مجلس خودش نیز نظرات نهائی متخصصین را برای تشخیص اضطرار قبول نکرد .

با توجه به این مقدمه آن کلام را اصلاح کنم که اگر می‌گوئیم عقل آقایان فقها کاملتر است منظورم این نیست که چون برادرانی از برادران دینی ما در هیئت روحا - نیت قرار دارند پس در روحانی عقل کاملتری از هر فرد غیر روحانی داردمبنای استدلال من این بود که اگر فقیهی حکمی از احکام الهی را صادر میکند با توجه به ادله لازم برای استنباط حکم ( قرآن ، سنت ، اجماع ، و عقل ) این مهم را انجام میدهد نه اینکه بدون توجه خاصی به سایر ادله صرفا " به عقل خودش تکیه کند . این عقل چون تربیت

نده و سرورش یافته در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام است قاعدتا " هردلیلی را از متخصصین برای اضطراری تشخیص دادن قبول نمی کنند و در نتیجه حتی برای متخصصین کوتاه هم حکم اولیه را به حکم ثانویه تبدیل نمی کنند که متخصص غرب یا شرق گرا فرصت اجرای مقاصد بعدی خود را داشته باشد . امیدوارم که این شبهه بر طرف شده باشد کسه بنده مانند دانشجویانی که در انگلستان با استادی مبرز تحقیقاتی در باره سیاه پوستان داشتند و در پایان اعلام کردند که نتیجه تحقیقاتشان نشان میدهد که شعور سیاه پوستان از سفید پوستان کمتر و در عوض قدرت جسمی آنها از سفید پوستان بیشتر است ، و بعد از چندسالی گروه دیگری در امریکا تحقیق کردند و مشخص شد که نه چنان دانشجویانی و نه چنان استادی در انگلستان وجود داشته و نه اصلا " چنان تحقیقی انجام شده است . نظرم این نیست که قسمت خاکستری مغز روحانیون بیشتر از غیر روحانیون است ولی از طرفی اطلاعات دقیق از ظاهر امور که این اطلاعات را معمولا " متخصصین دارند ، کافی برای صدور احکام نیست در واقع داشتن این گونه اطلاعات لازم هست ولی کافی نیست .

رابطه بین متخصصین و فقیه در اموری مانند امور اقتصادی جامعه را شاید بتوان به رابطه ما بین پرستار و پزشک جراح در یک بیمارستان تشبیه کرد . همین مقدار که پرستار بگوید بیمار بست که بعد از چند روز دل درد شدید امروز شکمش ورم کرده و برودیم در اتاق جراحی ، بنظر من که وضع این چند روز او را از نزدیک دیده ام باید بلافاصله شکمش را پاره کنیم و آپاندیس او را در آوریم ، پزشک جراح نخواهد گفت که خوب چون شما این چند روز از نزدیک با مریض بوده ای و اطلاعات دقیق تری از من که فقط چند ساعتی در روز در بیمارستان هستم از مریض داری پس او را برای جراحی آماده کنید . صحیح است که برای صدور حکم دانستن اطلاعات به فقیه کمک می کند ولی از طرف دیگر این گونه اطلاعات درباره ظواهر امور ، اطلاعاتی نیست که فقیه تنها از آن استفاده کند و لذا به آن اکتفا نکرده و مبنای صدور حکم قرارش نمی دهد . نتیجتا " در رد صحبت برادرمان آقای درخشان عرض میکنم که به راحتی نمی شود قبول کرد که فقها نظر هر متخصصی را قبول می کنند و بنا بر استدلالات آنها فرض مضطر شدن جامعه را می پذیرند و صدور حکم ثانویه را جایز می شمردند . ایسین مطالب در رابطه با صحتهای گذشته بود که سعی در اصطلاح نکات تاریک آن داشتم .

مطلب دیگر موردی است که در این جلسه به شکلی مطرح و در جلسات قبل هم به

میتوانند زمینه‌های دیگر فقهی را به عنوان مبنای کار برای تنظیم امور برگزینند . البته این پیشنهاد به معنای تغییر متد یک نظام هزار ساله فکری فقه‌ای است و بسیار بعید به نظر میرسد که پیشنهادهایی این چنین ، حتی از طرف متفکرین برجسته‌ای چون شهید مطهری رضوان الله علیه بتواند در بافت منسجم چنین نظام قدیمی و جا افتاده‌ای تغییری حاصل گرداند ، چراکه دیگر آن فقیه به معنای مصطلح حوزه‌ای نخواهد بود در واقع متخصصی میشود که ابزار کارش ، ابزار کار یک فقیه است و نه ابزار و اراداتی متخذه از تئوریهای شرق و غرب .

برادر غنیمی فرد - بسم الله الرحمن الرحيم . اجازه میخواهم که مقدمات

برگردم به صحبت‌هایی که هفته قبل داشتیم . از مطالبی که من گفتم برداشت اشتباهی پیش آمد و آن این بود که دنبال حرف برادرم آقای درخشان عرض کردم که اینطور نیست که فقها دست روی دست گذاشته آماده شنیدن نظرات متخصصین شرق گرا یا وابسته و دلباخته غرب باشند و هر چه آنها می‌گویند به علت اینکه فقها از تخصص اقتصاد فعلی در جامعه به دور هستند بگیرند اگر شما شورای اهل سنت را شورای اهل سنت بدانید و این را بجای حکم اولیه جاری میکنیم . عرض کردم که عقل فقها غیر از عقل آن افرادی است که بعلمت عدم اطلاعات کافی از اسلام به راحتی قانع میشوند ، و مثالی آوردم از قانونی که در دو دوره شورای نگهبان با ترکیب مختلفی از فقها حاضر به جاری نمودن حکم ثانویه نشدند . البته بر اساس دستور امام اگر دو سوم نمایندگان ، اضرار را قبول میکردند شورای نگهبان قبول میکرد ولی مجلس خودش نیز نظرات نهائی متخصصین را برای تشخیص اضرار قبول نکرد .

با توجه به این مقدمه آن کلام را اصلاح کنم که اگر می‌گوئیم عقل آقایان

فقها کاملتر است منظورم این نیست که چون برادرانی از برادران دینی ما در هیئت روستا - نیت قرار دارند پس در روحانی عقل کاملتری از هر فرد غیر روحانی دارند مبنای استدلال من این بود که اگر فقیه‌ای حکمی از احکام الهی را صادر میکند با توجه به ادله لازم برای استنباط حکم ( قرآن ، سنت ، اجماع ، و عقل ) این مهم را انجام میدهد نه اینکه بدون توجه خاص به سایر ادله صرفاً " به عقل خودش تکیه کند . این عقل چون تربیت -

نده و برورش یافته در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام است قاعدتا " هردلیلی را از متخصصین برای اضطراری تشخیص دادن قبول نمی کنند و در نتیجه حتی برای مدتی بسیار کوتاه هم حکم اولیه را به حکم ثانویه تبدیل نمی کنند که متخصص غرب یا شرق گرا فرصت اجرای مقاصد بعدی خود را داشته باشد . امیدوارم که این شبهه بر طرف شده باشد که سنده مانند دانشجویانی که در انگلستان با استادی مبرز تحقیقاتی در باره سیاه پوستان داشتند و در پایان اعلام کردند که نتیجه تحقیقاتشان نشان میدهد که شعور سیاه پوستان از سفید پوستان کمتر و در عوض قدرت جسمی آنها از سفید پوستان بیشتر است ، و بعد از چندسالی گروه دیگری در امریکا تحقیق کردند و مشخص شد که نه چنان دانشجویانی و نه چنان استادی در انگلستان وجود داشته و نه اصلا" چنان تحقیقی انجام شده است . نظرم این نیست که قسمت خاکستری مغز روحانیون بیشتر از غیر روحانیون است ولی از طرفی اطلاعات دقیق از ظاهر امور که این اطلاعات را معمولا" متخصصین دارند ، کافی برای صدور احکام نیست در واقع داشتن این گونه اطلاعات لازم هست ولی کافی نیست .

رابطه بین متخصصین و فقیه در اموری مانند امور اقتصادی جامعه را شاید بتوان به رابطه ما بین پرستار و پزشک جراح در یک بیمارستان تشبیه کرد . همین مقدار که پرستار بگوید بیمار یست که بعد از چند روز دل درد شدید امروز شکمش ورم کرده و بر دیمش در اتاق جراحی ، بنظر من که وضع این چند روز او را از نزدیک دیده ام باید بلافاصله شکمش را پاره کنیم و آپاندیس او را در آوریم ، پزشک جراح نخواهد گفت که خوب چون شما این چند روز از نزدیک با مریض بوده ای و اطلاعات دقیق تری از من که فقط چند ساعتی در روز در بیمارستان هستم از مریض داری پس او را برای جراحی آماده کنید . صحیح است که برای صدور حکم دانستن اطلاعات به فقیه کمک می کند ولی از طرف دیگر این گونه اطلاعات درباره طواهر امور ، اطلاعاتی نیست که فقیه تنها از آن استفاده کند و لذا به آن اکتفا نکرده و مبنای صدور حکم قرارش نمی دهد . نتیجتا " در رد صحبت برادرمان آقای درخشان عرض میکنم که به راحتی نمی شود قبول کرد که فقها نظر هر متخصصی را قبول می کنند و بنا بر استدلال آنها فرض مضطر شدن جامعه را می پذیرند و صدور حکم ثانویه را جایز می شمارند . ایسین مطالب در رابطه با صحتهای گذشته بود که سعی در اصطلاح نکات تاریک آن داشتم .

مطلب دیگر موردی است که در این جلسه به شکلی مطرح و در جلسات قبل هم به

زبانی دیگر بیان شده آن اینکه فرمودید تنظیم امور مسلمین در دست دانشگاهها است و کار استنباط احکام الهی در دست فقها . اجازه می خواهم که جمله را به این شکل اصطلاح کنم که تنظیم امور مسلمین در دست مسلمین است که ما بین این مسلمین عدهایی فقیه هستند و عدهای دانشگاهی. اگر قرار باشد از الان ما بین فقها و دانشگاهیان خط بکشیم و فاصله را واجب بدانیم ، قاعدتا " آن خط در طی زمان پر رنگ و پر رنگ تر میشود . نکته دیگر آنکه فکر نمی کنم اشکالی داشته باشد که طلبه ۱۶ سالهائی یاد بگیرد که اقتصاددانان یا جامعه شناسان و روانشناسان غرب و شرق چه می گویند و یا اصطلاحاتشان به زبان املسی چیست ، زیرا سابقه نشان داده است که اسلام در تمام زمینهها با اندازه کافی منابع سرشار برای اغنای پژوهندگان دانشدارا هست و لذا طلاب واقعی دینی شیفتگان نظرات و مکاتب غربی و شرقی نخواهند شد . بطور مثال مگر اول که فلسفه را از یونان آوردند عده زیادی در ترجمه و بحث و فحص در آن زمان صرف نکردند ؟ ولی عاقبتش این شد که فلسفهایی که علمای اسلام در مقابل آن ارائه نمودند مشخص کننده معنای اسلام در این زمینه بود ، اگر چه اسلام در فلسفه نمی گنجد . لذا این را خارج از لطف نمی دانم که چنین علاقه ای در طلبهها پیش آمده و چه بسا اگر این علاقه بطریق صحیحش در دانشجویان هم پیشش می آمد یعنی همراه با علوم جدید علوم اسلامی را هم می آموختند دانشگاهها به امانت واقعیشان نزدیک میشدند . اگر چه این غلط است که دانشجوی رشته مهندسی فقط دنبال این برود که ببیند اصول علم فقه چیست و دروس تخصصی خودش را کلا" رها کند ، ولی ضمن اینکه باید بداند که وظیفه او اینست که در جامعه باید یک صنعتگر باشد چه اشکالی دارد .

اگر از اصول علم فقه هم اطلاعات کاملی داشته باشد ؟

اگر حکومت اسلامی مورد نظرتان است ، حکومت داران مسلمین هستند ، و اگر حکومت داران مسلمین اند ، حکمرانان و حکمران باید از اسلام اطلاعات کافی داشته باشند تا چه موقع بنشینیم و منتظر باشیم و بینیم نظر تخصصی ولی خارج از اسلام به مجلس و به جاهای مختلف برود و مورد ایراد قرار بگیرد ؟ در نسل اول قابل قبول در نسل دوم به تبع مشکلات نسل اول باز هم قابل قبول ولی آیا قابل قبول خواهد بود که بعد از ۵۰ سال باز هم دانشجوی رشته اقتصاد<sup>ند</sup> مکاسب محرمة چیست ؟ از آنجا که تنظیم امور مسلمین را به دست مسلمین می دانیم و از آنجا که این افراد برای خدمت به جامعه اسلامی بایستی تربیت



توبت باید نظرات دئیق اسلام را در اقتصاد بدانند و باید بدانند که توقع جامعه این  
 که نظریات همه برای حل مشکلات مردم نباید خلاف نظر اسلام باشد ، اگر چه کلیه  
 نرات شرق و غرب را هم آموخته باشند. اگر حکومت ما حکومت ولایت فقیه است همانطور  
 که در راسش ولی فقیه قرار دارد به ترتیب در درجات بعدی آنها باید از فقه اطلاع  
 داشته باشند البته با توجه به نوع مسئولیتشان قاعدتا " در این صورت دانش اندوختگی از  
 غرب و شرق هم به دلباختگی به این دو و نهایتا " به خود باختگی تبدیل نخواهد شد .  
 در یکی از نوشته های شهید آیت ال... محمد باقر صدر می خواندم که قسمتی از قیمتی  
 که بر روی کالائی گذارده میشود مربوط به صرف زمان و تجربیاتی است که بشریت درطی  
 طول تاریخ برای تولید آن کالا کرده است چرا که برای رسیدن به آخرین نوع آن کالا  
 مراحل بر آن کالا در دوران مختلف گذشته و لذا این ارزش حاصله مربوط به هیچ فرد  
 یا گروه یا ملت خاصی نیست .

بنظر بنده دانشی که منابر و مخالف با اسلام نباشد فرا گرفتنش اشکالی  
 ندارد . مصادیق این گفتارم تمام علمی است که آموختنش مورد شک در اسلام قرار نگرفته  
 است . در مواردی هم که علمی مقابل اسلام قرار گرفته اند باید برای مجهز شدن به  
 سلاحی در مقابل آن ها به نکات و دقایقشان پی برد . پس به چه نیستی آموختن و برای چه  
 منظوری علمی را بکار بردن باید مورد توجه قرار گیرنده آنکه از که آموختن و یا در  
 کجا آموختن . همانطور که شما هم اشاره کردید ، رسالت داران اصلی نظرات اسلامی  
 یعنی همان حوزه ها چه ما بخواهیم و نخواهیم شروع کرده اند ، با اقتصاد ، روانشناسی ،  
 جامعه شناسی و سایر دروس غرب و شرق آشنا خواهند شد و باز هم آنها اصالت اسلام را  
 در این زمینه ها به زبان غرب و شرق ثابت خواهند نمود . اگر دانشگاهها دیر کنند بدا-  
 نند که ترجمه متون علمای حوزه ها را بایستی از شرق و غرب جمع آوری کنند و آن زمان نه  
 سخن جامعه خود را خواهند فهمید و نه امکان درک علم شرق و غرب را خواهند داشت اگر  
 از حکومت ، حکومت اسلامی مورد نظرمان است در تمام مراتب تصمیم گیری برای امور اصلی  
 مسلسن ، تصمیم گیرند ، باید با اسلام آشنا باشد . همانطور که در قضاوت اسلامی هیچ  
 زمان یک قاضی غیر اسلامی را قرار نمدهیم ، در اقتصادش نیز که کمتر از آن نیست تصمیم  
 گیرنده ناچار باید از احکام الهی در حوزه مسئولیت خود آگاه باشد . اگر این فرد لزوما "  
 نباشد نیست ولی در هر حال اطلاع او از اسلام باید به حدی باشد که راه حل های اسلامی

را غیر اسلامی بشناسد و خود مهره‌ای در دست شرق‌گرایان یا غرب‌گرایان نشود .

در پایان تاکید می‌کنم که احکام الهی باید توسط فقها استنباط شود ولسی

از آنجا که در یک حکومت اسلامی این احکام باید جاری نیز بشود اطلاع فقیه از شرایط زمان نیز ضروری است .

برادر دکتر درخشان - فرمایشات برادرمان آقای عنیمی فرد دلالت بر این دارد

که مفید است اگر متخصصین و اقتصاددانان با احکام الهی آشنا باشند و آقایان فقها هم

نسبت به شرایط و مقتضیات زمان آگاه باشند . عرض بنده این است که نه تنها برای دانشگاهیان

مفید است بلکه اساساً لازم است که با احکام الهی آشنا باشند ، و بفرمایش حضرتعالی

حداقل بدانند مکاسب محرمه چیست ، و عقود و معاملات در چه مواردی غیر اسلامی و باطل است .

اما سؤال بنده این است که آیا صرف آشنائی با احکام الهی کفایت میکند که بتوان

برنامه عمرانی پنجساله نوشت ؟ یعنی عبارت دیگر آیا میتوان مجموعه‌ای از ادراکات

انسانی بنام تخصص اقتصادی را مساوی با مجموعه احکام اقتصادی دانست و تخصص متخصصین را

حذف و احکام اقتصادی را جایگزین آن نمود ؟ اگر جواب مثبت نیست و برای مفهوم تخصص

اقتصادی قلمروی جدا از احکام اقتصادی قائل هستید در آن صورت دو باره سؤال مآتکرار

میشود که این دو ، یعنی حوزه تخصص و حوزه فقهت در چه ربطی با هم هستند و تعارض

این دو حوزه یعنی تعارض احکام الهی با تخصص اقتصاددانان غربی و شرقی را چگونه

میتوان رفع نمود ؟

اما میفرمائید که آقایان فقها نیز نسبت به مسائل و موضوعات تخصصی اقتصاد

آشنا شوند و خوشحال هستید که بهر حال حوزه‌های علمیه مطالعه متون اقتصادی را آغاز

نموده‌اند . حال سؤال میکنم که علی فرض مطالعات عمیق آقایان فقها در باب مسائل

اقتصادی ، اما نظر آقایان در موضع متخصصین اقتصادی، آیا یک فتوی یعنی بیان حکم خدا

است و یا یک نظریه یعنی بیان تئوری و نظام فکری یک متفکر است ؟ به نظر نمیرسد که

آقایان فقها در موضع متخصصین اقتصاد بتوانند فتوی بدهند ، یعنی آیا آشنا شدن فقیه

با نظریات کینز و یا مارکس تأثیر در نحوه استنباط او از احکام الهی دارد ؟ در بحث

منطق اصولیین و مکانسیم استنباط احکام الهی چنین ربط و چنین تاثیری را ندیدیم . لذا

اگر وجه آشنائی تخصصی آقایان فقها ناشی در استنباط آنان از احکام الهی ندارد در آنصورت نظریات آقایان فقها بعنوان متخصصین اقتصادی، صرفاً "نظر یک متفکر است که نتوان در مقابل آنها نظر دیگری عرضه نمود. ما فقط در مقابل حکم خدا ساکت هستیم نه در مقابل نظریات و تئوریهای متفکرین. بنا بر این ملاحظه می‌کنیم آشنائی آقایان فقها در مسائل تخصصی اقتصادی نیز راه حل تعارض مبنائی تئوریهای اقتصادی غرب و شرق و احکام اقتصادی نیست. مجدداً تکرار میکنیم که مانعی نمی‌بینیم آقایان فقها تئوریهای اقتصادی نیز بخوانند اما بحث آقایان و اظهار نظرشان در این امور از موضع یک متفکر خواهد بود نه فقیه، و لذا می‌توان در مقابل نظرات آنها، نظرات دیگری ارائه داد و در واقع یک بحث دانشگاهی خواهیم داشت، یعنی بحث دقیقاً "در حوزه تخصص خواهد بود. بنا بر این خلاصه عرض بنده این است که اگر میفرمایید آقایان دانشگاهیان منفد است احکام اقتصادی بدانند عرض میکنم که لازم است، اما آیا این آشنائی به معنای اسلامی شدن "تخصص" این آقایان است؟ که مسلماً "جواب منفی است، اما اگر از طرف دیگر میفرمائید آقایان فقها نیز مفید است که با تئوریهای اقتصادی آشنا باشند عرض میکنم که البته مفید است اما نظرات آقایان فقها در تحلیل مصادیق و موضوعات تخصصی پیچیده اقتصادی آیا احکام شرعی واجب‌الاطاعت است و یا صرفاً "از زاویه دید یک متفکر ارائه شده است. اگر حالت اول را قبول دارید در آنصورت این معنی دلالت بر این میکند که فقیه قرن بیستم تا نظریات آقای ساموئلسن مشاور اقتصادی رئیس جمهور امریکا و برنده جایزه نوبل در علم اقتصاد را نداند فقیه جامع‌الشرایط نبوده و نمی‌تواند احکام اقتصادی را استنباط نماید، یعنی فقیهی است که درس خارج را خوب یاد گرفته اما خارج درس را نمی‌داند. مسلماً "محت چنین برخوردی به مسأله فقاہت نه تنها محتاج استدلال است بلکه مستلزم متحول شدن حوزه‌های علمیه و فراموش کردن فقه حواری است. اگر حالت دوم را قبول می‌کنید که در آنصورت بحث راجع به مسائل تخصصی اقتصادی است و لذا در قلمرو موضوعات دانشگاهی خواهد بود که دقیقاً "همان مسأله ما نحن فیہ است و موضوع بحث‌های آئینده ما خواهد بود، یعنی در واقع مسأله ارائه برنامه مدیریت اقتصادی جامعه است که میخواهد تکفل تنظیم امور مسلمین باشد.

برادر غنیمت فرد - در خلال مطالبی که مطرح کردید به این نکته اشاره شد که

چون متخصصین اطلاعات بیشتری دارند ، اطلاعات را در اختیار فقهای میگذارند و فقها مجبور میشوند که حتی برای مدت کوتاهی حکمی غیر از حکم اولیه بدهند و این حکم ثانویه باعث میشود که وضعیت جامعه بهمان شکل سابق بماند یا حکومت در نظام اقتصادش هیچوقت به سمت اسلامی شدن نرود چرا که متخصص شرق گرا یا غرب گرا زمینه را آنطور فراهم کرده که خود میخواهد . بنظر من مفید نیست که اقتصاددانهای متخصص ما احکام الهی را بدانند و مفید نیست که فقهای ما واژه‌ها و تعابیر اقتصادی را فرا نگیرند ، بلکه لازم است ، ولی این دانستن و لازم بودن آن کافی نیست . بنظر من علاوه بر اینکه اینها باید دانسته شود باید نتایج پیاده شدنش بطور عملی در حکومت اسلامی در مد نظر باشد . به زبان دیگر حکم اولیه که از قال الله . . و قال رسول الله . . حاصل میشود مشخص است که احکام الهی است ولی حکم ثانویه هم حکم الهی ، پس بطور ممکن است حکمی الهی که قرار است با توجه به آنچه در جامعه جریان دارد صادر شود ، بدون اینکه فقیه بدانند در جامعه چه میگذرد ؟ بنا بر این صدور حکم ثانویه که آنهم حکم الهی است کار فقیه است و فقیه نمیتواند بی خبر از دنیا و یا لاقبل بی خبر از محیطی که قرار است حکمش در آن جاری گردد حکم صادر کند . آیا دانستن دیدگاه کینز در رابطه با نرخ بهره برای اعلام حکم در خصوص بانکداری در جمهوری اسلامی ایران مفید است ؟ خیر مفید نیست / لازم است ، علاوه بر دانستن آن باید بدانند که سیستم بانکداری ما مخلوطی از سیستم های مختلف بانکداری بوده است و مصرف ما و تولید ما نیز بهمین ترتیب . و با توجه به این دانسته ها باید نحوه جاری و ساری شدن تبعات آن ها را در کل اقتصاد نیز پیش بینی کند تا در نهایت با دلائل کافی حکم ثانویه ای را برای عادی کردن امور و زمینه سازی برای اجرای احکام اولیه آماده کند . خواهید گفت از وجود متخصصین استفاده می کند . می پرسم اگر متخصصین ، بی اطلاع از اسلام و دلباختگان اجنبی بودند چه خواهد کرد ؟ درست است که برای یک فرد عادی دانستن احکام مربوط به عباداتش واجب است و احکام سایر امور را زمانی که مبتلا به آن شد از روی رساله فرا خواهد گرفت ، ولی برای مثلاً رئیس دانشگاه اقتصاد در پنجاه سال بعد از این آیا مفید است که احکام اقتصادی اسلام را بدانند یا لازم است که بدانند ؟ بطور حتم لازم است و این لزوم به آن برمیگردد که مسئولیتش برای تربیت و پرورش متخصصین نسل بعد که مملکتان اقتصادی جامعه اسلامی و در نهایت بشریت باید

انند، آن را انتفاء میکند. بطور خلاصه جمعیندی میکنم که فراگیری دانش یکدیگر را برای فقها و متخصصین در یک جامعه اسلامی در حد امکان هر کدام لازم میدانم. بدیهی است که با توجه به گسترش دامنه علوم فراگیری تمام علوم برای یک فرد امکان پذیر نیست ولی آموختن علمی که در رابطه مستقیم با مسئولیتهای اجتماعی افراد است در حد بیاعتاد در هر زمان امکان پذیر است و اگر بضاعتی در فراگیری علمی خاص در فردی نباشد مسئولیتی در این زمینه نباید به وی واگذار و یا توسط او قبول گردد.

برادر دکتر درخشان - اشاره میکنم به محور اصلی فرمایش ایشان که میفرمایند

اگر فقیه بخواهد حکم ثانویه را امضاء نماید منطقاً باید وضع موجود را بشناسد، زیرا مطرح شدن عناوین ثانویه به اعتبار مطرح شدن ضروریات و شرایط اضطراری جامعه می باشد، و لذاست که ایشان آگاه شدن فقیه به مسائل تخصصی اقتصادی را نه تنها مفید بلکه لازم میدانند. عرض بنده این است که آیا این شناخت فقیه از شرایط اقتصادی و اجتماعی که به تبع آن می خواهد عناوین ثانویه را جاری کند آیا یک کار تخصصی دانشگاهی است یا موضوعی از موضوعات مطروحه در نظام فقهی و منطق اصولیین و مکانسیم استنباط احکام الهی میباشد؟ مسلماً "چنین<sup>شناختی</sup> از شرایط اضطرار در جامعه به اعتبار قال المادق و قال -<sup>تمام</sup> السائر نمی شود، زیرا در آن صورت عناوین ثانویه نخواهد بود بلکه دقیقاً همان عناوین اولیه است. اما اگر بفرمایید شناخت شرایط اضطرار بر اساس آمار و ارقام و محاسبات و در ربط دیدن و جمع بندی اطلاعات و مجموعه نگری حاصل میشود در آن صورت عرض میکنم که این یک کار تخصصی دانشگاهی است و لذا به عهده متخصصین دانشگاهها می باشد. البته در باب کیفیت این تخصص بحثهای مفصلی خواهیم داشت و در جای خود این مسئله را مطرح میکنیم که مبنای این تخصص دانشگاهی چیزی جز همان احکام الهی نباید باشد که آقایان فقها بر اساس کلمات مبارک معصومین استنباط کرده اند. البته بحث در ممنوعیت ورود آقایان فقها در تحلیل این مسائل تخصصی اقتصادی نیست بلکه بحث در این است که در آن صورت نیز مبنای شناخت تخصصی آقایان فقها را زیر سؤال خواهیم برد. مافقط در مقابل احکام الهی که توسط آقایان فقها و به کمک منطق اصولیین و بر مبنای کلمات مبارک معصومین استنباط ندهاند ساکتیم ولاغیر.

بر اساس بحث‌هایی که با برادران داشتیم فرار بود که از جلسه آینده بحث " ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی " را شروع کنیم اما نظر بسیاری از برادران در این است که بحث حوزه فقاقت و تخصص کاملاً روشن نشده است و لذا پیشنهاد کرده‌اند که جلسه آینده را نیز به ادامه این بحث بپردازیم و سپس جمع بندی مطالب را در حضور بزرگان حوزه ارائه داده و از فرمایشات آنان استفاده کنیم .

والسلام علیکم ورحمه ال... و برکاته

متن مباحث گروه تحقیق در:

مسابقات تئوریهای اقتصادی در علم اقتصاد اسلامی

۵- احکام و تئوریهای اقتصادی «قنات و تخصص»

«مردی بر حیات الی»

دوماه ۶۳

دانشگاه امام صادق علیه السلام





موضوع بحث: احکام و تئوریهای اقتصادی - مقدمه‌ای بر فقهات و تخصص (مروری بر جلسات ۱ الی ۴)

گروه تحقیق در مبانی تئوریهای اقتصادی

برادر دکتر درخشان - بسم الله الرحمن الرحيم . قرار بر این بود که تحلیل مباحث مربوط به مسئله تخصص و فقهات را در جلسه گذشته تمام کنیم و نتایج مباحثات چهار جلسه گذشته را خدمت یکی از بزرگان حوزه ارائه نمائیم تا زوایای مختلف موضوع بحث تبیین بیشتری شود . اما بعضی از برادران نظرشان این بود که هنوز بسیاری از سئوالات با اصلا مطرح نشده است و یا اینکه به اندازه کافی تحلیل و بررسی نشده‌اند ، لذا پیشنهاد شد که این جلسه را نیز به طرح سئوالات و مباحثه پیرامون نکات مطروحه در چهار جلسه گذشته بپردازیم . مسلماً در این جلسه مطلب جدیدی مطرح نمیشود و احتمالاً بسیاری از مطالب تکرار نکاتی است که در جلسات گذشته مطرح شده‌اند ، و لذا از برادرانی که نظرشان این بود که این مبحث بسته شده و مبحث جدید " ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی " مطرح شود معذرت می‌خواهم . قبل از اینکه برادران نکات و سئوالات خود را مطرح نمایند اجازه می‌خواهم خلاصه فشرده‌اشی از مباحث چهار جلسه گذشته را عرض کنم تا موضع نکات برادران مشخص شود .

بحث اصلی ما چگونگی تنظیم امور اقتصاد مسلمین است . در تحلیل مسائل اقتصاد اسلامی معمولاً میتوان دو نحوه ورود به بحث را تشخیص داد : بسیاری از محققین هستند که از اقتصاد بعنوان یک علم شروع نموده و سپس کوشش می‌کنند که تئوریه‌ها و مدل‌ها و خلاصه ثمرات تحقیقات به اصطلاح علمی تحلیل های اقتصادی خود را با احکام الهی مقایسه کرده و وجوه تعارض را حذف و مابقی را قبول نمایند . گروه دیگری از محققین هستند که از بحث احکام اقتصادی شروع نموده و تحلیل های اقتصاد اسلامی را بصورت بررسی مباحث فقهی اقتصادی ارائه میکنند .

نتیجه تحقیقات گروه اول معمولاً بصورت تنظیم تئوریه‌ها و متون اقتصادی که در واقع نه اسلامی است و نه غربی در می‌آید . بعبارت دیگر کوشش محققین دسته اول در این است که بخواهند تئوریه‌های اقتصاد غرب را اسلامیزه کنند یعنی صرفاً در آن تصرف بناشی نموده و با تغییر دادن اصطلاحات ، به تئوریه‌ها و مدل‌هایی که مبنائاً " تغییر نکرده‌اند

یک صورت اسلامی بدهند . معمولا " چنین تصرفاتی در مجموعه مرتبط تئوریهای اقتصاد غرب نتیجهائی ندارد جز اینکه کارائی نسبی تئوریهای اقتصاد غرب در تنظیم امور اقتصاد غرب نیز مخدوش شود ، و لذا مجموعه تئوریهای حاصله نه می تواند اقتصاد مسلمین را تنظیم کند و نه قدرت و کارائی سابق را دارد . مثلا " می دانیم که جامع مشترک مجموعه تئوری های اقتصاد غرب در باب تولید ، توزیع ، و مصرف رفتار عقلائی یک انسان اقتصادی است که غرب او را به نحو خاصی معرفی می کند . به عبارت دیگر همه فروض اساسی برای استنتاج تئوریک در مقولات مختلف اقتصادی به فروض مربوط به رفتار اقتصادی این انسان بر میگردد .

حال این دسته از محققین برای اسلامی کردن تئوریهای اقتصادی در این خصوص تنها کاری که می کنند این است که انسان اقتصادی آدم اسمیت و یا هیکس را بر می دارند و به جای آن انسان " مومن " را قرار می دهند . اگر هیکس صحبت از مطلوبیت نهایی انسان اقتصادی خود می کند اینها بحث خود را راجع به مطلوبیت نهایی انسان مومن متمرکز میکنند . اگر هیکس صحبت از کیفیت رفتار سرمایه گذاری انسان اقتصادی تعریف شده در نظام فکری غرب را مطرح میکند اینها صحبت از رفتار سرمایه گذاری انسان مومن می کنند که شاید تنها فرق رفتار اقتصادی این شخص با آنچه که در نظام غرب تعریف میشود این است که در غرب سرمایه گذاری صرفا " برای حداکثر نمودن سود است در حالی که دسته اخیر پارامترهای خنشی و بی تفاوتی مانند اجر اخروی و ثواب الهی را نیز به مجموعه فروض هیکس اضافه می نماید . البته منظور ما از مفاهیم خنشی و بی تفاوتی این است که تأثیر این فروض جدید را در رفتار سرمایه گذاری به لسان کمی مطلقا " منعکس نمی بینند و یا اگر هم کوشش می کنند که این انعکاس را تا حدی لحاظ کنند بصورت خیلی حاشیه ای و در واقع " خنشی " است .

البته بحث ما در نفی تحلیل رفتار اقتصادی مومن نیست بلکه می گوئیم چرا دستگاه فکری نظام اقتصاد غرب را گرفته و صرفا " دو مهره را جایجا نموده اند ؟ به این نحوه برخورد می گوئیم تصرف بنائی ، که در واقع چیزی جز اسلامیزه کردن تئوریهای غرب نیست . بنظر میرسد که باید تصرف در تئوریهای غرب مبنائی باشد ، یعنی قبل از جایجا<sup>شی</sup> و تغییر موضوعات در این دستگاه باید مقدمات " موضع موضوعات روشن شود ، یعنی دقیقا " این مسئله تبیین شود که " چرا " این جزء و این موضوع در این نظام فکری مطرح شده است ؟ صرفا " بعد از تحلیل مبنائی موضع موضوعات است که میتوان در موضوعات تصرف کرد و آنها

را بنحو مطلوب تفسیر داده و اسلامی نمود . بحث در این است که اگر جامع مشترک تئوری های تولید ، مصرف ، و توزیع به رفتار اقتصادی " انسان عقلانی " بر میگردد بایست بلافاصله این سؤال را مطرح کنیم که اولاً " انسان عقلانی چگونه نظام غرب تعریف میشود و این تعریف ریشه در کجا دارد ؟ و ثانیاً " چرا محور اصلی در استنتاجات تئوریک به رفتار اقتصادی این انسان به اصطلاح عقلانی بر میگردد ؟ البته وقتی توجه کنیم که همین تئوریها در نظام اقتصاد شرق به نحوه دیگری تجزیه و تحلیل شده و مسئله انسان عقلانی به عنوان محور اصلی استدلال موضوعاً " منتفی است حساسیت مسئله به خوبی روشن میشود ، یعنی این علامت سؤال که چرا شروع بحث اقتصاد غرب از رفتار یک انسان عقلانی است هرچه بزرگتر در ذهن جا میگیرد . البته باید دقت شود که این کلمه عقلانی خود مفهومی است که نظام فکری غرب تعریف میشود و با مفهوم عقل به ما هو عقل نبایست اشتباه شود ، یعنی در واقع انسان عقلانی صرفاً " اصطلاحی است که در دستگاه فکری آنها به نحوه خاصی تعریف میشود .

حال برای اینکه مسئله یک درجه بیشتر تحلیل شود و وجوه تعارض بینائی انسان

عقلانی مفروض در اقتصاد غرب با تئوریهایی که میخواهند متکفل تنظیم امور مسلمین باشند

روشنتر شود می گوئیم آیا نظام حکومتی غرب یعنی دموکراسی پارلمانی نیز بر اساس فرضی

است که هماهنگ با رفتار این انسان عقلانی می باشد ؟ قاعدتاً " پاسخ مثبت است . البته

این بحثی است که بعداً " در قسمت ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی در واقع نقطه شروع

حرکت ما خواهد بود ، اما در این جا به صرف اشاره ای اکتفا می کنیم که نظام مدیریت

اقتصادی و سیاسی غرب نیز دقیقاً " هماهنگ و بر اساس رفتار اقتصادی این انسان عقلانی

نظام فکری غرب می باشد . حال به این نکته توجه کنیم که در نظام حکومت اسلام محور

اساسی در امر مدیریت ، ولایت فقیه است ، و این امر نه به تبع فرض نظام غرب راجع به

رفتار اقتصادی انسان عقلانی است و نه به تبع فرض نظام شرق راجع به رفتار اقتصادی

جامعه و حرکت آن در یک پروسه دیالکتیکی ماتریالیستی است ، بلکه صرفاً " حکم خدا بر این

است که آقایان فقها متمدنی امر ولایت باشند ، و تحقق امر ولایت نیز چیزی جز اجرا شدن

احکام خدا نیست . حال اگر بخواهیم امور مسلمین را در نظامی که مدیریت آن با فقها

است و محور اصلی تنظیم امور چیزی نیست جز احکام الهی ، تنظیم کنیم چگونه می توان

مجموعه تئوریهای اقتصادی غرب که بر اساس فروض معینی نسبت به رفتار اقتصادی یک انسان تعریف شده در همان نظام فکری حاصل شده است را اخذ کرده و صرفاً با تصرف بنا<sup>ئی</sup> در ظواهر آن، انسان مومن را جایگزین انسان عقلانی غرب کنیم و در عین حال همه روابط و بافتها و اجزاء این نظام اقتصادی را موضوعاً "حفظ کرده و به صرف تغییرات ظاهری در آنها اکتفا نمائیم؟

آنچه که عرض کردیم در واقع اشاره<sup>ء</sup> مختصری بود که بعداً "مفصلاً" بحث خواهد شد، اما هدف ما از بیان این مطلب این است که بگوئیم اگر بخواهیم مجموعه ادراکات اقتصادی غرب و یا شرق را محور قرار داده و کوشش کنیم که با تصرفات بنائ<sup>ی</sup> و ظاهری آنها را اسلامی نمائیم هیچگاه به تنظیم امور مسلمین "بر اساس" احکام الهی نخواهیم رسید. یک نکته دیگر در این قسمت اضافه می کنم و آن این است که اسلامیزه کردن علوم اقتصادی غرب صرفاً "به یک تعارض ذهنی ختم نمی شود بلکه این نزاع شمره عملی هم دارد. عبارت دیگر وقتی تئوریسین های اقتصادی، انسان اقتصادی هیکس را از نظام فکری غرب برداشته و به جای او یک انسان مومن قرار می دهند نظر به اینکه یک جزء را تغییر داده اند لذا دلالت تئوریهای اقتصادی شان الزاماً "هماهنگ با مبنای قبلی است که دست نخورده باقی مانده است، و از این جهت تعارض نتایج عملی تئوریهای اقتصادی آنها با احکام الهی قهری است، زیرا مبنای تئوریهای اقتصاد غرب نقیض احکام الهی می باشد. شمره این نزاع در بعضی موارد شدت گرفته و در عینیت بصورت مخالفت نظر شورای نگهبان با برنامه های اقتصادی ارائه شده از طرف جامعه متخصصین دانشگاهی ظاهر میشود. در جلسات گذشته بحث در این بود که چگونه ریشه تعارض را شناسائی کنیم تا از آن طریق بتوانیم این تعارض و یا تزاخم را رفع نمائیم؟ در خلال بحث های قبل دیدیم که رفع تعارض حاصل نمی شود الا با تغییر مبنائی مکانیسم شناخت مادیق و موضوعات جزئی درحوزه تخصصی. البته در خلال مباحث گذشته این مسئله نیز تا حدی روشن شد که تنظیم امور مسلمین به کمک تخصصی که مبنائاً "تغییر کرده است یک کار" دانشگاهی "است و ما متخصصین دانشگاهی هستیم که باید به این امر رسیدگی کنیم و با تامل نسبت به جوانب قضیه یک نظام فکری و تخصصی جدید بسازیم که متکفل اجرای احکام الهی باشد. یعنی در این قسمت نباید منتظر آقایان فقها بود که اقدام کنند، زیرا وظیفه اصلی آقایان فقها استنباط

احکام الهی است که به کمک منطق اصولیین و بر اساس کلمات مبارک معصومین حاصل میشود. به عبارت دیگر اگر شورای نگهبان یکی از برنامه‌های اقتصادی جامعه را به اعتبار اسلامی<sup>می</sup> بودن نقض می‌کند وظیفه او نیست که برنامه جدیدی بنویسد بلکه این وظیفه و تکلیف دانشگاهها یعنی حوزه متخصصین است که برنامه‌های اقتصادی اما بر اساس احکام الهی تنظیم و تدوین و ارائه نمایند.

حال به قسمت دوم بحث اولیه‌ای که مطرح کردیم می‌پردازیم. در ابتدای بحث

به این مسئله اشاره کردیم که در مباحث اقتصاد اسلامی بعضی از محققین هستند که از اقتصاد شروع کرده و می‌خواهند با حفظ مبانی تئوریهای اقتصادی غرب و یا شرق آنها را اسلامیزه کنند، و دیدیم این روشی است باطل که بحرانهای اجتماعی و سیاسی نیز به همراه خواهد داشت. حال گروه دیگری هستند که از بحث احکام اقتصادی شروع کرده و به طرح مسائل<sup>مث</sup> بصورت بررسی مباحث فقهی اقتصادی می‌پردازند. مثلاً بحث در این می‌کنند که انفال در اسلام چیست، مالکیت زمین و معادن در اسلام چگونه است، و یا تحقیقات مفصلی در باب خمس و زکات و مالیاتهای اسلامی می‌کنند. اینگونه تحقیقات فقهی مباحث اقتصادی اگر توسط آقایان فقها و یا اساتید حوزه‌های علمیه صورت گیرد بسیار مفید است اما در عین حال نمی‌تواند برنامه‌ای برای تنظیم امور مسلمین باشد، بلکه صرفاً "مبنا و اساس است که برنامه‌های تنظیم امور اقتصادی مسلمین به کمک آن می‌تواند تدوین بشود. بنا بر این اینگونه تحقیقات بالمره در قلمرو حوزه فقاها و مطلعین در مسائل فنی اسلامی است. که ناگفته نماند در این قسمت نیز گاهی متخصصین دانشگاهی خود را صاحب نظر دانسته و با دخالتهای بی مورد و اظهار نظرهای سبک در خصوص این مسائل تخصصی اسلامی موجبات مطرح شدن ابهامات و تناقضهای ذهنی برای جوانان را فراهم می‌کنند. چه بسیار دیده شده است که محقق و یا استادی که سالها در دانشگاههای غرب تئوریهای غیر اسلامی را فرا گرفته است بکمرته در مسائل اسلامی صاحب نظر شده و مثلاً کتاب مالکیت در اسلام می‌نویسند و یا مسائلی تحت عنوان اقتصاد اسلامی مطرح می‌کند در حالی که هنوز برای درک مفهوم یک حدیث و یا یک آیه باید به ترجمه فارسی آن مراجعه نماید.

بنابر این در خصوص تحقیقات فقهی مباحث اقتصادی عرض می‌کنم که این امر

صرفاً "در انحصار اساتید حوزه‌های علمیه است و نمی‌تواند موضوع تحقیق و محل اظهار

نظر اساتید رشته های اقتصاد دانشگاهها قرار بگیرد . اما در عین حال سئوالی نیز مطرح میکنیم و آن این است که علیرغم سودمندی و ارزش والای اینگونه تحقیقات فقهی در موضوعات اقتصاد ، آیا این سری از تحقیقات می تواند بعنوان برنامه تنظیم اقتصاد امور مسلمین باشد ؟ یعنی آیا سازمان برنامه می تواند بر اساس محتوای اینگونه تحقیقات معین کند که سی میلیارد دلار درآمد نفتی را چگونه به مصارف مختلف اختصاص دهد؟ و یا آیا بانک مرکزی می تواند به کمک اینگونه تحقیقات و تتبعات فقهی برنامه نظام اعتبارات بانکی اسلامی را نوشته و سیاستهای پولی شبکه اعتبارات را مشخص کند ؟ آیا اینگونه تحقیقات می تواند برنامه اقتصادی رفع موانع اجرای احکام الهی باشد ؟ بعبارت دیگر اینگونه تحقیقات فقهی چیزی جز تعبیر و تفسیر کلمات مبارک معصومین در موضوعات اقتصادی نیست ، یعنی در واقع تحلیل خصوصیات جامعه مطلوب اسلامی است . و لیکن ما وارثان اقتصاد هستیم که سابقه دوپست سال انحراف فرهنگی و پنجاه سال انحراف در برنامه ریزیهای اقتصادی داشته است و لذا مسئولین اقتصادی حکومت اسلامی مواجه با موانع بسیار بزرگی در راه تحقق احکام الهی هستند . بنابراین آنچه که ما در حال حاضر نیاز داریم داشتن یک برنامه منسجم اقتصادی برای رفع موانع اجرای احکام الهی و حرکت به سمت جامعه مطلوب اسلامی امت و این امر متوقف برداشتن " فلسفه تغییر " است که موضوعاً در قلمرو مسائل دانشگاهی یعنی حوزه تخصص می باشد . قدر متقین این است که تحقیقات فقهی مباحث اقتصادی که در واقع مبین خصوصیات جامعه مطلوب اسلامی است ، قاعدتاً نمی تواند برنامه تغییر و الگو و مدل برنامه ریزی برای رفع اجرای احکام الهی باشد ، بلکه در واقع زیربنا و اساس برنامه ریزیهای اقتصادی می باشد . بنابراین این به نتیجه مباحث چهارم جلسه گذشته بر می گردیم و عرض می کنیم که از یک طرف تحقیقات آقایان فقها صرفاً " یا در بناب استنباط احکام الهی است و یا در تحلیل فقهی مباحث اقتصادی ، و این تحقیقات به ما هو نمی تواند مدل برنامه ریزی اقتصادی جهت تنظیم امور مسلمین باشد . و از طرف دیگر تحقیقات تبعی اساتید رشته های اقتصاد در دانشگاهها نیز تا آنجا که مربوط به مطالعه تئوریهایی غرب و شرق است قاعدتاً " نمی تواند متکفل تنظیم امور مسلمین باشد ، و لذا نتیجه گرفتیم که اولاً " مسئولیت ارائه مدلتهای برنامه ریزی و تئوریهای تنظیم امور اقتصاد مسلمین به دست دانشگاههاست نه آقایان فقها و ثانیاً " لازمه تحقق چنین وظیفه ای توسط دانشگاهها

تصرف مبنائی در تخصص اقتصادی آنهاست بدین معنا که متخصصین دانشگاهی ما باید تئوری-  
ها و مدل‌های اقتصادی خود را بر اساس همان احکام الهی تنظیم و تدوین کنند که آقایان  
فقا در حوزه فقه استنباط نموده‌اند .

با عرض معذرت از اینکه بعضی از مطالب تکرار نکات مطروحه در جلسات قبیل  
بود در خدمت برادران هستیم تا با طرح سئوالات و نکات خود جوانب این مسئله را روشنتر  
نمایند تا انشاء الله . در جلسه بعد نتایج مباحث این پنج جلسه را در حضور یکی از  
بزرگان حوزه ارائه دهیم و از خدمت ایشان استفاده نمائیم .

برادر غنیمی فرد - بسم الله الرحمن الرحیم . با اجازه برادران بنده نکاتی  
را که از قبل بنظر می‌آید مطرح شده است بطور خلاصه عرض میکنم . مجموع صحبت‌هایمان بر  
حول این محور بود که فقها معیار شان بر اساس کلام معصوم است و اگر توجهی به شرایط  
موجود در جامعه نکنند به جایی خواهیم رسید که قاعدتا " جامعه با روندی که دارد با  
مشکلاتی جدید روبرو میشود ، و لذا فقها مجبور میشوند متخصصین استفاده کنند . اگر  
اشتباه نکنم در جلسه دوم بحث اینطور مطرح شد که متخصص میتواند از تئوریه‌ها و مدل‌های  
اقتصادهای شناخته شده غرب و یا شرق استفاده کند و در نهایت با نظراتی که میدهد  
فقیه را قانع نماید که وضعیت فعلی ، وضعیتی اضطراری است و لذا حکمی که از کلام معصوم  
استنباط شده را متوقف نموده ، و حکمی به علت اضطرار را توسط فقیه جاری نماید . بدیهی  
طرفدار نظریه  
است اگر متخصص خاص باشد در نهایت جامعه به یکی از دو طرف شرق یا غرب کشیده خواهد  
شد .

صحبت این بود که با توجه به اینکه آقایان فقها در حکومت اسلامی امر ولایت  
را بعهدہ دارند و در ولایت امور مربوط به اقتصاد ، قضاوت ، سیاست ، و غیره وجود دارد ،  
لذا باید ببینیم در این امور به چه ترتیب باید رفتار کرد ، که این همان قسمت آخر  
بحث برادر درخشان بود . به این نتیجه رسیدیم که آیا فقها فقط باید احکام خدا را بر  
اساس ادله اربعه بیان کنند و کاری هم نداشته باشند به آنچه که در جامعه میگذرد و یا  
اینکه مسئولیت دیگری را هم بدوش میکشند ، نظر مقابل نظر برادرمان آقای درخشان این  
بود که چه بسا در نسل فعلی یا نسل آینده ما مجبور شدیم که این روش را داشته باشیم

که فقها از متخصصین جدا باشند . همانطور که روند فعلی دانشگاهها هم مشخص میکنند از دانشگاههای فعلی ما قاعدتا " اسلام شناس جامع شرایط بیرون نخواهد آمد ، البته "مطالعینی" از اسلام خواهیم داشت ولی اسلام شناسانی در رشته خاص تحصیلی شان نخواهند بود . ولی این نه به این معنا است که این را بعنوان اصل قرار دهیم . نظر مقابلی که بنده ارائه کردم این بود که این غلط است که مبنارا بر این بگذاریم که چون تا الان اینجور بوده است از این ببعدهم اینطور باشد و کار را بین فقها و متخصصین تقسیم کنیم . بنظر من اگر این دو لغت را به معنای واقعی خودش استفاده کنیم یک صفت را با نامهای مختلف بیان کرده ایم .

فقیه همان فردی است که باید استنباط حکم بکند . استنباط از ریشه نبط می آید که بمعنی از زیر در آوردن آب ، یعنی اینکه جستجو کردن و بدست آوردن مابانی لازم که حکم بر اساس آن بایستی صادر شود . نظری را هم که متخصص میدهد ، اگر نگوئیم حکمی را که صادر میکند ، یا تئوری را که می پردازد عموما " بر اساس کاوش دانسته های خود و یا به زبان دیگر بر اساس استنباط از مفروضاتی که به آنها اعتقادا " پایبندست ارائه میدهد . پس در معنای واقعی کلمه ، فقیه خود یک متخصص است همانطور که متخصص هم به معنای واقعی یک فقیه است ولی با زمینه های تخصصی متفاوت . از این مطلب نباید این نتیجه را گرفت که جمع دو تخصص یا دو تفقه در یک فرد امکان پذیر نیست ، چراکه یک پزشک ممکن است همانطور که در زمینه کودکان پزشک ماهر و متخصصی است ، تخصص کاملی هم در حد علم زمان خود در جراحی زنان داشته باشد ، و یا یک اقتصاددان متخصص میتواند یک ریاضی دان ماهر و دارای تخصص در این زمینه هم باشد . از این نکات می خواستم این نتیجه را بگیرم که اگر می فرمائید اقتصاد اسلامی دو وجه دارد یکی وجه اقتصاد کسبه دانشگاهی است و یکی وجه اسلامی که " فقهی " است ، بگوئید مکان صحبت ما " ایران " است و زمان صحبت ما " حال حاضر " است ، و بعد زمان مورد نظر مثلا " تا ۱۰ سال ، ۲۰ سال و یا ۳۰ سال دیگر است و بر اساس این مفروضات بحث را ادامه دهیم و گرنه چنانچه بطور کلی اقتصاد اسلامی را به دو وجه " دانشگاهی " و " فقهی " تقسیم کنید ، بنظر بنده دانشگاهی که اقتصادش غیر اسلامی و تربیت شونده گانش بی اطلاع از " روشهای حل مشکلات اقتصادی جامعه در چهار چوب ضوابط اسلامی " باشند ، دانشگاه حکومت اسلامی نیست و اصلا



اجازه ارائه نظر برای حل مشکلات جامعه اسلامی را ندارد ، چرا که آنچه این دانشگاه پرورش میدهد ، افکار و نظریات غیر اسلامی است و در این زمینه خاص از علوم یعنی علم اقتصاد معمولا" دردی از دردهای جامعه اسلامی را حل نمی کند . شاید یکی از دلائلی که پس از بازگشایی دانشگاهها ، موسسات آموزش عالی در زمینه های مختلف علوم انسانی و بخصوص علوم اقتصادی عملا" در ارائه طریق برای حل مشکلات مبتلا به جامعه موفق نبوده و یا اگر تلاشی هم کرده اند فقط به سخنرانی یا سمیناری کارشان به پایان رسیده همین نکته باشد که جامعه از دانشگاه ارائه طریقی را قبول می کند که بر اساس ضوابط ایده انقلابی یعنی اسلام باشد و گرنه هر راه حل پیشنهادی غیر اسلامی مطرود است و پیشنهاد دهنده یا دهندگان محکوم به انزوا و موسسات یا جمعیت های پشتیبان آن محکوم به فنا هستند ، البته فنای تدریجی .

با توجه به مطالبی که عرض شد می خواستم به عنوان یادآوری گفته باشم که در حال حاضر در مباحث ما دو نظر وجود دارد و یا لاقلا با استدلالهایی که بیان شد قانع نشدم که نظرم اشتباه است . نه آنکه خدای نکرده دگم بوده و حاضر نباشم حرفم را پس بگیرم بلکه معتقدم در حکومت اسلامی که مجریان آن همگی از آگاهان اسلامی جامعه هستند ، برای بلند مدت نباید بگوئیم که متخصصین و مجریان خوب است از اسلام هم آگاه باشند . بلکه " لازم و ضروری " است که در حیطه مسئولیت خود نظرات دقیق اسلام را بدانند تا بدخواه خود ولی بنام اسلام نظری ندهند و اجرای حکمی نکنند از طرف دیگر تا مدتی میتوان قبول کرد فقیهی که برای جامعه حکمی را می خواهد صادر کند از امور جامعه بدور باشد ، البته مشخص است که دلایل آن چه بوده است ، فقهای ما در حوزه ها تحصیل می کردند و چون در طی سالهای بسیار دراز و حتی طی تاریخ اسلام در مسند کلیه امور اجرائی مملکت نبوده با مشکلات ملموس جامعه آشنائی کامل نداشته اند و لذا در صدور احکام خود نیز عموما" در بی حل معضلی در حد آنچه اکنون در کشورمان در بعضی امور وجود دارد ، نبوده اند . ولی اگر حتی فقهای ما نیز با این مشکلات که قسمتی از عینیت زندگی جامعه است آشنا نشوند به همانجائی خواهیم رسید که خواهیم گفت تنظیم امور مسلمین باید در دست قشر خاصی باشد . حال یک زمان به افراط افتاده و تنظیم امور را فقط به دست متخصصین در خارج تحصیل کرده می سباریم ، چرا که آن ها از آخرین تغییرات علمی در شیوه های برنامه ریزی مطلعند

و یا به تفریط خواهیم غلطید و تنها تربیت شدگان دانشگاهی داخلی را به صرف عدم  
مجاورت جسمی با خارجیان محق برای تنظیم امور مسلمین خواهیم دانست .

نتیجتاً " در روشن تر شدن آخرین قسمتی که برادرمان دکتر درخشان بعنوان  
جمع‌بندی عنوان کردند و آن این بود که اگر مقابل این است که لازم است فقها اقتصاد  
بدانند و متخصصین هم اطلاع کافی از اسلام در امر خاص خودشان را داشته باشند، باید  
دانشگاهها روش فعلیشان را عوض کنند، زیرا افرادی را که دانشگاهها هم اکنون بیرون  
صادر می‌کنند کسانی نیستند که مشکلات اقتصادی را در چهار چوب اقتصاد اسلامی حل نمایند،  
باید گفت اتفاقاً " نظر مقابلی که ایراد شد همین بود. انشاء... نتایج حتی همین جلسات  
ما هم باید باعث تغییر روش فعلی دانشگاهها شود، نه آنکه مغزهای آماده برای فراگیری  
را بتا مقداری تئوریهای غربی و شرقی پر کنیم و آنهم از ترجمه‌های آنچنانی کتابهای  
۲۰ و ۲۰ سال پیش افراد دست‌چندم علمی آن کشورها. البته بنظر بنده هیچ اشکالی  
ندارد که تئوریهایی که بر اساس احکام غیر معصوم هم است و حتی مربوط به حکومت‌های  
نام اسلامی و در باطن و ظاهر حکومت‌های جور و ستم بوده‌اند برای دانشجویان در سر کلاسها  
گفته شود و نتیجه گیری شود که چنین کردند که چنان شدند و چنین باید بکنیم که چنان  
نشویم و این چنین بشویم .

لذا امیدوارم که بحث این قسمت بدین شکل جمع‌بندی نشود که متخصص و فقیه  
باید همیشه از هم جدا باشند چرا که بیان روشنفکرانه‌ای که قبلاً" هم در جامعه خودمان  
بود و هنوز هم اکثریت کشورهای زیر ستم به آن دچار ندهمین است که چون عده‌ای با جامعه  
نزدیک‌ترند و مشکلات را عیان تر می‌بینند افرادی را که دارای این اطلاعات نیستند در درجه  
دوم فکری میدانند و اصطلاحاً " قبولشان ندارند. صحبت اگر به آن شکل اولیه ادامه پیدا  
کند در مدتی بعد از این خواهیم گفت که اگر چه احکام فقها بر اساس کلام... و کلام  
معصوم است ولی چون مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش می‌شود و مائیم که مشکلات مردم را میدانیم  
و میدانیم که در جامعه چه خبر است و مائیم که تخصص زمان حال را داریم پس ما روشنفکران  
و آنها نیستند، ما مترقی هستیم و آنها مرتجع. بنابراین برای این که خطی که ما بین  
دانشگاهی و روحانی کشیدید به این ترتیب در طی زمان پررنگ تر نشود اگر می‌خواهیم  
بحث اقتصاد اسلامی را در دو وجه جداگانه دانشگاهی<sup>۹</sup> فقهی طرح کنیم با تعبیری که برادر

درختان کردند بگوئیم بحث ما در خصوص شرایط فعلی ایران است و زمان موردنظرمان مثلاً " تا عمر یک نسل دیگر در این کشور است ، و گرنه شخصاً " به عنوان مخالف عرض میکنم که اسلام را تا آن حد مختصری که بنده می شناسم دارای نقصی نمی بینم که محتاج به کمک گرفتن از مکتب دیگری باشد خواه این کمک از طریق استفاده از نظریات این مکاتب باشد و یا تجربه و آگاهی تربیت شدگان و به عبارت دیگر متخصصین این مکاتب .

برادر رزمی - بسم ... الرحمن الرحیم . بنظر بنده ظاهر قضیه نشان میدهد که کار فقیه و متخصص از نظر موضوعی کاملاً از هم جداست یعنی فقیه کارش استنباط حکم از منابع اسلامی است در حالیکه متخصص در جامعه اسلامی دو گونه کار دارد: یکی ارائه بهترین شیوه رسیدن به اهداف حوزه تخصص مربوطه در چهار چوب احکامی که فقها مشخص کرده اند و دوم تطبیق احکام صادره از سوی فقیه با مصادیق مختلف مربوطه به وی . مثلاً یکی از کارهای متخصص اقتصاد این است که در چهار چوب احکام اقتصادی صادره از سوی فقیه بهترین راه را برای رسیدن به اهداف اقتصاد ارائه دهد و کار دیگر او تطبیق احکام اقتصادی با مصادقهای مربوطه می باشد ، مثل همین سلطه کفار بر مسلمین و مسئله عضویت در صندوق بین المللی پول که قبلاً مطرح شد . اما درست است که موضوع کار فقیه و کار متخصص از هم دیگر جدا است اما ماهیت کار مثل کار نجار و خیاط نیست که کاملاً از هم جدا و منفک باشند بلکه در خیلی از موارد این دو کار مثل کار فیلسوف و عالم به مفهوم رایج امروزی در طول همدیگر هستند . فی المثل ابتدا فیلسوف وجود یک شیئی را اثبات میکند ، اول می گوید این درخت وجود دارد و سپس گیاه شناس می گوید حال که فیلسوف ثابت کرد این درخت وجود دارد من بررسی می کنم که درخت مزبور از چه خواصی برخوردار است . بنا بر این تعارض بین کار فیلسوف و عالم متخصص وجود ندارد .

در مورد فقیه و متخصص هم در بیشتر موارد وضع بهمین ترتیب است ، بعبارت دیگر در تطبیق حکم با مصادق هیچ تعارضی بین این دو گروه وجود ندارد . فی المثل فقیه می گوید سلطه کفار بر مسلمین حرام است ، و متخصص نیز پس از بررسی های لازم می گویند که آیا با عضویت در صندوق بین المللی مسلمین تحت سیطره کفار قرار می گیرند یا نه ؟ بنا بر این در اینجا حدود وظایف کاملاً مشخص است ، ابتدا متخصص مورد اعتماد به فقیه

می گوید عضویت در صندوق بین المللی پول موجب می شود که ما تحت سلطه کفار قرار بگیریم و از این پس کار فقیه شروع می شود و او بر اساس استنباط فقهی می گوید که چنین کاری حرام است بنابراین این در قسمت تطبیق حکم با موضوع تعارض وجود ندارد. تعارضات محدودی که ممکن است باشد در قسمت ارائه بهترین راه حلها در چهار چوب احکام است. بدین معنی که درست است که فقیه احکام کلی را صادر می کند و فرضاً " می گوید ربا حرام است و مکالمات محرمة اینها هستند، شما باید برنامه های اقتصادی خود را طوری ارائه کنید که این مسائل در آنها رعایت شده باشد، اما در خیلی از موارد هست که متخصص وقتی برنامه می ریزد با وجود آنکه احکامی را که فقیه گفته کاملاً رعایت می کند اما بعلمت آشنا نبودن با مسائل شرعی دیگر در طرح او یک سری مسائلی مطرح میشود که فقیه میگوید اینها با شرع مخالفت دارد، و در اینجا است که تعارض پیش می آید، با وضع فعلی اکثریت متخصصین، متأسفانه چنین تعارضاتی کم هم نیست، و لذا ضرورت آشنائی هر چه بیشتر فقیه با مسائل تخصصی و متخصص با مسائلی فقهی هم دقیقاً " به تبع درک و توجه به چنین مسائلی ناشی می شود. چون اگر یک فقیه متخصص باشد و یک متخصص فقیه باشد یعنی یک متخصص که برنامه اقتصادی می نویسد قدرت استنباط حکم از منابع اسلامی را هم داشته باشد میزان این تعارضات به شدت کم میشود و حتی ممکن است به صفر برسد، و این یک وضع ایده آل و مدد در صد مطلوب جامعه اسلامی می باشد.

البته اگر امکانات اجازه بدهد، که مسئله امکانات خود موضوعی قابل بحث است و باید دید که آیا واقعا " امکان عملی رسیدن به چنین هدفی وجود دارد یا خیر؟ برای روشن شدن این مطلب باید دید که مقدمات لازم برای فقیه شدن چیست و مقدمات لازم برای متخصص شدن چیست؟ سپس باید این موضوع بررسی شود که عمر طبیعی انسان و یا شرایط زمانی و مکانی دیگر آیا اجازه تحقق این هدف را می دهد یا خیر؟ بهر حال اگر ما به این نقطه برسیم آن تعارض بین فقیه و متخصص بخصوص در بعد برنامه ریزی به مقدار خیلی زیاد کاهش پیدا می کند، و این هدف به عقیده ما اگر ممکن الحصول باشد ضرورت دارد که تحقق پیدا کند. البته این مشکل را همانطور که برادرمان غنیمی فرد فرمودند اگر در شرایط فعلی بررسی کنیم امر بعیدی است زیرا متخصصین ما مسائلی را آموخته اند، در چهار چوب تئوری های غیر اسلامی بوده و لذا اگر اینها مجدداً " بخواهند با احکام اسلامی آشنا شوند بطور

متخصص و فقیه بشوند خیلی مشکل خواهد بود ، اما به تدریج که بیکره نظام اجتماعی جامعه ایران اسلامی بشود مسائلی که در دانشگاه تدریس میشود الزاماً "مسائل مبتلا به آن جامعه بوده و دانش متخصص لاجرم در چهارچوب احکام اسلامی قرار میگیرد و تحقق این هدف در آن شرایط و بطور کلی با تغییر تدریجی در نظام آموزشی و نظام اجتماعی بسیار سهلتر خواهد بود و ممکن است در آن شرایط براجتی بتوان به چنین هدفی دست یافت .

اما در باره مطلبی که هفته پیش مطرح شد در آخر کلام مختصری صحبت میکنم .

اگر خاطر برادران باشد آقای دکتر درخشان در آن هفته فرمودند اگر فقیه ، متخصص شود و بگوید به نظر من این مشکل را باید اینگونه حل کنید یا این برنامه اقتصادی را به این ترتیب بنویسید ما متخصصین می پرسیم این برنامه که شما ارائه کردید بر اساس چه الگویی است ؟ اگر بر اساس الگو کینز داده شده است میگوئیم پایه های الگوی کینز با جامعه اسلامی نمی خواند ، و اگر بر اساس الگوی مارکس است الگوی مارکس مبنایش اینها است و با مبنای اسلامی سازگار نیست . عرض بنده این است که الگوها را کلاً برای این میدهند که معضله روابط اجتماعی را حل بکنند و چنین مدلی قاعدتاً " در اختیار کینز و مارکس هم نیست که متخصص نتواند غیر از الگوهای این دو تن الگویی دیگری بدهد . عالم اقتصاد به کسی که فقط با الگوی کینز و مارکس آشنا باشد نمی گویند همانطور که ما فقیه را به کسی نمی گوئیم که فقط با نظریات سید رضی و شیخ مرتضی انصاری و سایر فقها آشنا باشد ، چون فقیه در اصل کسی است که توان استنباط حکم از منابع فقهی را داشته باشد ، که البته آشنائی با نظریات سایر فقها هم یکی از حوزه های کار فقیه را تشکیل می دهد . در مورد عالم متخصص هم مسئله همین است ، ما عالم به کسی نمی گوئیم که فقط با مسائل مطرح شده در چهارچوب اقتصاد آشنا باشد بلکه عالم به کسی می گوئیم که توان ارائه راه حل مشکلات اقتصادی را از آن بعد خاص داشته باشد . با این توضیحات اشکالی ندارد که فقیه متخصص شود و بگوید که الگوی من این است . وقتی که شما می پرسید الگوی شما از کینز است یا مارکس می گوید هیچکدام نیست من خود متخصصم و راه حل ارائه می دهم و از کینز و مارکس هم اقتباس نکرده ام ، مگر خدا فقط این دو الگو را نوشته است ؟ من یک الگوی می دهم بر مبنای جدید ، عالم و متخصص هم هستم ، شا به لحاظ عملکرد اقتصادی در هر کجا اشتباهی می بینید اشکال

کنید ، نه اینکه اشکال کنید که از کینز است یا مارکس . بنا بر این بنظر من این مطلبی که آقای دکتر فرمودند ناشی از برداشت ایشان نسبت به مفهوم علم میباشد . اگر مفهوم علم را فقط آشنائی و بکارگیری تئوریهای موجود بدانیم خوب بله این اشکال به فقیه وارد است ، یعنی اگر فقیه به این معنی متخصص شود در آنصورت ملحد خواهد شد . فقیهی که الگو و تئوری مارکس را با همان مبانی الحادی آن تئوری ها به جامعه ارائه دهد در واقع مبانی کفر را ترویج کرده است . اما اگر علم را به معنای کسی بدانیم که توان ارائه راه حل برای مشکلات موجود در اجتماع در بعد تخصصی دارد در آنصورت هیچ اشکالی ندارد که فقیه هم عالم متخصص شود ، و در هر کجا هم لازم شد و لازم دید از نظر خود دفاع میکند .

برادر صفوی - بسم الله .. الرحمن الرحيم . امروز از صحبتهای برادرمان

آقای دکتر درخشان نکته‌ای به نظر میرسد که می‌فرمایند چون مسائل اقتصادی و اجتماعی پیچیده تر شده است لذا در ایجاد مختلف مسائل تخصصی نیازمند به متخصص هستیم . از صحبت برادرمان آقای رزمی هم استفاده می‌کنم که عالم را مسلط بر علم می‌دانند نه مطلع به علم ، و این که می‌فرمودند حوزه کار فقاها و تخصص که در طول هم هستند نه در عرض یکدیگر . برای ورود به بحث مثالی عرض می‌کنم . علم پزشکی از قدیم در زندگی بشر بوده است ، اما در زمان گذشته یک نفر پزشک تقریباً " می‌توانست در همه مسائل پزشکی متخصص شود در حالی که امروزه با تحولات تکنولوژی و تخصصی زیادی که در این علم شده است که به قول معروف یک پزشک متخصص گوش چپ میشود و دیگری متخصص گوش راست . حال سؤال این است که اگر است/دوازده یا سیزده قرن به عقب برگردیم آیا در زمان ائمه معصومین علیهم السلام این مسئله دوگانگی حوزه تخصص و فقاها باز هم مطرح میشود ؟ و یا اینکه در واقع امر در خود فقه نقصی نیست و عالم به فقه در حقیقت مطلع جمیع جوانب مسائل اجتماعی نیز هست ، و لیکن علت طرح مسئله حوزه فقاها و حوزه تخصص آیا بدین دلیل است که فقهای مابینه جهات مختلف در موضع حکومت و اداره امور اقتصادی و اجتماعی جامعه نبوده‌اند ؟

برادر یزدان پناه - بسم الله .. الرحمن الرحيم . استفاده ای که از فرمایشات

آقای دکتر درخشان و دیگر برادرها کردم بنظر میرسد که سؤال دو جلسه قبل هنوز بدون جواب مانده است، یعنی این سؤال که مدل استنباط احکام با مدل استنباط موضوع شناسی منحصمین چگونه می تواند با هم متعارض باشند و مضافاً اینکه این تعارض چگونه می تواند حل شود هنوز روشن نشده است. نکته ای که به نظر می رسد این است که در خلال بحث های گذشته به این نتیجه رسیدیم که دانشگاهها بعنوان قلمرو متخصصین و حوزه های علمیه بعنوان قلمرو استنباط کنندگان احکام الهی نمی توانند جانشین یکدیگر شوند، و وقتی جانشین پذیر نیستند لذا باید بدنبال ربط مناسبی باشیم که این دو بعنوان مکمل یکدیگر بتوانند امور مسلمین را تنظیم کنند. بحث در این بود که آقایان فقها از کتاب و سنت و بحکم علم اصول احکام الهی استنباط می کنند، حال سؤال این است که متخصصین چگونه مسائل و موضوعات اقتصادی را تجزیه و تحلیل می نمایند؟ به عبارت دیگر سؤال این است که کتاب و سنت متخصصین چه باید باشد که تعارض حوزه فقهات با حوزه تخصص مطرح نشود؟ به نظر میرسد که این سؤال هنوز بدون پاسخ مانده است.

برادر دکتر درخشان - به نظر میرسد که بحث ها مرتباً عمیق تر میشود، و لذا می توان مساله را از ریشه ملاحظه نمود. البته اینگونه برخورد با مسائل نیازمند زمان بیشتری است که احتمالاً ممکن است برای بعضی از برادران ایجاد خستگی کند. اما می خواهم عرض کنم اگر بخواهیم تحقیقاتمان سریعاً به نتیجه برسد همانگونه که می دانیم می توان اقتصاد کلان کینز را براحتی اسلامیزه کرد، و مقدمه این خلدون را مطالعه کرده و چند پاراگراف از این خلدون پیدا کنیم که شبیه حرفهای کینز باشد، یعنی در واقع این خلدون را برسانیم به پای کینز و بدین ترتیب خوشحال باشیم که اقتصاد کلان ما اسلامی شده است. اما یک موقع است که بحث را از اسلام شروع نموده و مساله فقهات را در مقابل دانشگاه مطرح می نمائیم و کوشش می کنیم که تئوریهها و مدلهای تنظیم امور مسلمین را از متن فقه و نظام فقهاتی بدست آوریم.

در حقیقت تا وقتی این مسائل زیر بنایی روشن نشود بنظر نمی رسد که بتوانیم در بعد تئوریک هیچ پیشرفتی در اقتصاد اسلامی داشته باشیم و حداکثر نتیجه تحقیقات ما در ردیف همان کارهای محققین پاکستانی یا دیگر کشورهای اسلامی خواهد بود. مثلاً یکی

از افتخارات دپارتمان اسلام شناسی دانشگاه کوئینز در استرالیا تحقیقی است که به تازگی توسط یکی از اقتصاددانان مسلمان هندی صورت گرفته است . در مقدمه این کار تحقیقاتی که یک نسخه از آن را به دانشگاه تهران جهت دریافت کمکهای مالی برای پیشرفت امور تحقیقاتی ، ارسال کرده اند نویسنده می گوید که کمبود اصلی در تحقیقات اقتصاد اسلامی نداشتن مدل تعادل عمومی اقتصاد اسلامی است . و سپس تعادل عمومی کینز را از اقتصاد غرب اخذ کرده و صراحتاً می گوید کوشش او در این است که می خواهد منحنی های (آی - اس) و (ال - ام) که منتهی بازارهای کلان کینز است را برای اقتصاد اسلامی استخراج کند . بنا بر این با قبول چهار چوب تئوری کینز و ارتباط تعادلی بازارهای اقتصادی او تنها کاری که می کند این است که اولاً " در بعد تقاضا مصارف محرمه را از تقاضای کل حذف می کند ، ثانیاً " در قسمت عرضه ، سرمایه گذاری را نه تنها تابعی از تحصیل منافع شخصی بلکه تابعی از رضایت خدا نیز می داند ، ثالثاً " ربا را نیز از بازار پول حذف می کند ، رابعاً " بجای کلمه مالیات ، اصطلاح زکوة را بکار می برد و در فرمولهای تعادل اقتصادی کینز بجای حرف T که نمایانگر کلمه تکس یعنی مالیات است از حرف Z که نمایانگر کلمه زکات است استفاده می کنید ، و بدین ترتیب مدل تعادل عمومی اقتصاد اسلامی را به مسلمین جهان عرضه می نماید . البته هنوز ممکن است برای بعضی از مسئولین امور فرهنگی ما این سؤال مطرح باشد که آیا باید به چنین مراکزی کمک مالی کرد یا خیر

بهر حال بحث را از نکته برادرمان آقای رزمی شروع می کنم . ایشان می فرمایند

آقایان فقها می توانند متخصص اقتصاد شده و تئوری و الگوی اقتصادی ارائه دهند اما نه الزاماً " در قلمرو کینز و مارکس بلکه بر مبنائی که دقیقاً " اسلامی است . عرض بنده این است که ما این کار تحقیقاتی آقایان فقها را نفی نمی کنیم اما همه بحث ما در این است تحقیق

که آیا یک چنین اقتصادی تخصصی مثلاً " نوشتن برنامه پنجساله عمرانی یا تخصیص چهار میلیارد دلار درآمد نفت به مصارف مختلفه ، آیا تخصصی است که در قلمرو فقهات یعنی بر اساس قال الصادق و قال الباقر صورت میگیرد یا اینکه خیر یک تحقیق تخصصی دانشگاهی است ؟ در جلسه چهارم این نکته را مطرح کردیم که محور اصلی فقهات ملاحظه کلمات مبارک معصومین در ربط قرار دادن آنها با یکدیگر برای رسیدن به احکام الهی است ، و ابزار مکانیسم این ارتباط را نیز منطق اصولیین نامیدیم . یعنی در واقع آقایان فقها



می خواهند به کمک منطق اصولیین دلالت کلمات مبارک وحی را استنباط نمایند . بحث ما در این نیست که آقایان فقها حق ندارند در مسائل تخصصی اقتصادی تحقیق کنند بلکه می گوئیم تحقیق در مصادیق تخصصی اقتصادی با استنباط احکام الهی متفاوت است . حالا می فرمائید مثال خیاط و نجار بد بود مثال عالم و فیلسوف خوب است ، امما عرض میکنم که بهر حال کار عالم " غیر از " کار فیلسوف است . می فرمایند فقا هست و تخصص نه در عرض بلکه در طول یکدیگرند عرض میکنم درست اما دو حوزه متغایراند . این تغایر را نمی توان نفی کرد . اگر می فرمائید فقیه خود متخصص مسائل اقتصادی نیز شود عرض میکنم که در آنصورت فقیه دو کار انجام میدهد: یک بار با ستناد کلمات مبارک معمولین احکام الهی را استنباط می کند و این می شود تحریر الوسیله که مساله های در آن مثلا " این است که سلطه کفار بر مسلمین جایز نیست . و بار دیگر می خواهد صندوق بین المللی پول را تجزیه و تحلیل کرده و آثار عضویت حکومت اسلامی را در آن بررسی نماید تا ببیند آیا این ممداق جزئی تحت موضوع کلی " سلطه کفار " قرار می گیرد که به آن اعتبار حکم حرمت عضویت را جاری کند ؟ اگر تغایر در این دو قلمرو تحقیق را قبول کنیم و شناخت مصادیق را موضوع کار دانشگاهها بدانیم بحث بعدیمان شروع میشود که مبنای این تخصص چیست یعنی دانشگاهها را زیر سؤال می بریم . تعارض اصلی حوزه فقاوت و حوزه تخصص را صرفا " در تعارض مبنای تخصص دانشگاهی با احکام الهی میدانیم .

بعضی از برادران راه حل تعارض حوزه فقاوت و تخصص را در این می دیدند که متخصصین طرحهای خود را مرتبا " خدمت آقایان فقها ارائه کنند تا آقایان فقها نسبت به جزئیات امور توجه کرده و اجزاء مخالف با احکام را مشخص نمایند ، تا متخصصین در آن وجه بیشتر " تامل " کنند . بحث ما در این است که این راه حل بیشتر بیک کشمکش سیاسی منتهی می شود و نمی تواند از نقطه نظر فکری راه حل نهائی باشد . سؤال میکنیم که در یک مجموعه منسجم ادراکات اقتصادی یعنی یک برنامه ، مدل و الگوی اقتصادی که از نقطه نظر فکری یک کل مستقل را تشکیل میدهد چرا باید جزء یا اجزائی باشد که شورای نگهبان آنها را زیر سؤال ببرد؟ بحث در نحوه اسلامی کردن آن جزء نیست ، بحث اصلی ما در نحوه مطرح شدن آن جزء است . در واقع این مساله را تبلوری از همان علتی می دانیم که در

قسمت قبل عرض کردیم : یعنی تعارض بین مبنای تخصص بین دانشگاهیان با احکام الهی. در حقیقت اسلامی نبودن جزء یا اجزائی از یک برنامه یا یک مدل اقتصادی تبلوری است از آن ریشه فساد یعنی تبلوری است از تعارض ریشه تئوریهای اقتصادی غرب و شرق با احکام... البته این بحثی است که در آینده بیشتر بررسی خواهد شد اما در این جا اجمالا" عرض میکنم که یک جزء در یک مدل یا برنامه اقتصادی قهرا" در ربط با سایر اجزاء است و لذا کیفیت و کمیت آن نمی تواند بالاستقلال از کل یعنی آن برنامه و مدل اقتصادی شناسائی و درک شود . بنا بر این اگر شورای نگهبان جزئی از یک برنامه اقتصادی را رد می کند نباید فقط کوشش در اسلامی کردن آن جزء نمود بلکه باید بحث را پیرامون این سؤال متمرکز کرد که علت مطرح شدن این جزء در آن مدل چه بوده است ؟ و آیا یک ربط مبنائی بین این جزء و سایر اجزاء وجود دارد یا خیر ؟ یعنی به جای جزء نگری باید موضوعات و مقولات را در ربط دید . بنا بر این رفع تعارض بین حوزه فقهات و حوزه تخصص از طریق اسلامی کردن یک جزء غیر اسلامی نیست بلکه با تحلیل ریشه تعارض است که علت مطرح شدن آن جزء غیر اسلامی چه بوده است ؟

در همین جا به فرمایش برادرمان آقای صفوی بر میگردیم که فرمودند آینا پیچیده تر شدن موضوعات اقتصادی علت مطرح شدن تعارض بین حوزه فقهات و حوزه تخصص بر مبنای تئوریهای غرب و شرق است ؟ در پاسخ عرض میکنم که بنظر نمی رسد صرف پیچیده شدن موضوعات علت غائی باشد ، بلکه نحوه برخورد ما با موضوعات یعنی روش شناخت مصادیق و تحلیل قضایای اقتصادی است که منجر به تعارض حوزه تخصص و حوزه فقهات می شود . اینکه ما متعبد به وحی باشیم و مقلد کینز یا مارکس ریشه تعارض است و لا غیر . وجود مسائل پیچیده تخصصی در عینیت را نفی نمی کنیم اما آن را ریشه تعارض نمی دانیم . ایمن میکروفون برای ما مسلمین مساله نیست اما نحوه برخورد ما با این میکروفون و جایگاه آن در مجموعه ادراکات ما و موضع گیری نسبت به آن می تواند کیفیت تنظیم امور مسلمین را متاثر کند . اما کیفیت برخورد ما با مسائل و تشخیص جایگاه موضوعات در مجموعه ادراکات و موضع گیری نسبت به موضوعات همه به تبع این امر حاصل می شود که ما به کمک چه تئوری و مدلی موضوعات را شناخته ایم ؟ و این امر دقیقا " مدخلی به بحث های اصلی ما در تنظیم امور مسلمین است . حال در همین جا بحث را عمیق تر میکنیم و به

دو سوال دیگری که مطرح شد می پردازیم .

برادرمان آقای غنیمی فرد می فرمایند آیا اصلاً می شود فقیه بالاستقلال از شرایط اجتماعی احکام خدا را استنباط کند؟ یا به عبارت دیگر می فرمایند که چرا نباید فقیه در استنباط احکام ، از شرایط اجتماعی با خیر باشد؟ عرض بنده این است که آشنائی از شرایط اجتماعی چه تاثیری در استنباط احکام خدا دارد؟ به عبارت دیگر وقتی که حضرت امام جدا از مسئولیت اجرایی اداره حکومت در حجره‌ای در قم یا نجف احکام خدا را استنباط می کردند قاعدتاً "اطلاعات و اخبار داخلی و یا بین المللی ایشان در همان سطح وسیعی نبود که امروزه دارند، اما آیا ایشان بعد از اقامه نظام به اعتبار اطلاعات دقیق تری که از مسائل اجتماعی کسب کرده‌اند در تحریر الوسیله تجدید نظر نموده‌اند؟ یعنی آیا حالا حضرت امام می فرمایند تحریر الوسیله باید عمدتاً "تجدید نظر نود زیرا قبل از انقلاب آن را بر اساس فقه جواهری نوشته‌اند ولی الان باید بر اساس اطلاعات جدید اجتماعی بنویسند؟ همه بحث در این است که احکام خدا بر اساس اصطکاک کلمات مبارک وحی حاصل میشود و این ربطی به اینکه آیا در آمریکا ریگان رئیس جمهور است یا کارتر ندارد .

برادرمان آقای یزدان پناه می فرمایند که مبنای استنباط احکام الهی کتاب و سنت است . اما سوال می فرمایند که مبنای تخصص دانشگاهیان چیست ، یعنی در واقع کتاب و سنت حوزه تخصص چه باید باشد؟ در پاسخ عرض میکنم که کتاب و سنت حوزه تخصص باید همین کتاب و سنت باشد اما کتاب و سنتی که از کانال فقاہت گذشته و به صورت احکام الهی متبلور شده است . اما این عرض ما در این مقطع از بحث صرفاً "یک ادعا است زیرا موضوع مانحن فیه در واقع این است که تخصص را در مقابل فقاہت برسمیت بشناسیم . در حقیقت وقتی که هنوز مساله تخصص بعنوان یک هویت مستقله به ثبوت نرسیده است به نظر نمیرسد که جایی برای صحبت کردن راجع به مبنای آن وجود داشته باشد . به عبارت دیگر وقتی بعضی از برادران نظرشان این است که فقیه باید متخصص شود یا به عبارت دیگر متخصصین نیز باید همه فقیه باشند این دلالت بر حل شدن تخصص در فقاہت می کند ، نه محبت از وحدت و یا پیوند فقاہت و تخصص . البته بعضی از برادران می فرمایند در حال حاضر و یا در آینده نزدیک تحقق این هدف بعید است ، اما می فرمایند که باید بسمتی

میل کنیم که کارشناسان اقتصادی ما همه فقیه و فقهای ما همه کارشناس اقتصادی باشند .  
 علی ای حال همانگونه که قبلاً هم عرض کردیم اشکالات زیادی بر این نحوه برخورد به  
 ذهن متبادر میشود که مفصلاً در جلسات گذشته بحث شد، و لیکن پاسخ به سوال برادرمان  
 آقای یزدان پناه متوقف بر قبول حوزه تخصص بعنوان یک هویت مستقله است .

#### مشکل را

برادر غنیمی فرد - شاید اگر کمی از لحاظ زمانی به عقب برگردیم راحتتر

بتوانیم حل کنیم. اگر فقط زمان پیغمبر اکرم ( ص ) یا حضرت امیرالمومنین ( ع ) را به  
 عنوان دوره حکومت اسلامی در نظر بگیریم خواهیم دید که آن بزرگان در ضمن اینکه فقیه  
 کامل بودند تنظیم و اداره امور مسلمین و اجرای سیاستهای اسلام را هم در دست  
 داشتند . پیغمبر اکرم ( ص ) امر رسالت وحی را همراه با امر اداره امور مسلمین و امر  
 قضا بعهده داشتند . در زمان حضرت امیرالمومنین ( ع ) چون وحی مستقیم نیست ، ابلاغ  
 قوانین الهی بعهده حضرت است و در اداره امور مسلمین و قضاوت دخالت مستقیم دارند .  
 با افزایش تعداد مسلمین و پیچیده تر شدن روابط اجتماعی در هر یک از دو دوره اخیر  
 به جز ابلاغ مستقیم وحی در مورد حضرت رسول اکرم ( ص ) و تفسیر و بیان قوانین الهی  
 بر اساس سنت رسول خدا ( ص ) در زمان حضرت امیرالمومنین ( ع ) توسط آن حضرت ، میبینیم  
 برای اجرای امور افرادی را از طرف خودشان مامور می کنند . حال اگر تخصص را بشکلی  
 که شما خطش را میکشید و کم کم بنظر میرسد در ذهنها ممکن است جا بیفتد ، در آن  
 زمان در نظر داشتند باید در تمام امور مبتلا به مسلمین و یا حداقل در اموری ، مصداقش  
 مشخص باشد . آیا امر قضا برای مسلمین را به قاضیان غیر اسلامی سپردند ، چون از قبل  
 به قضاوت می نشستند ؟ ولو اینکه اسلام را نپذیرفته بودند ؟ آیا برای تنظیم امر معاش  
 مردم ، متخصص ترین فرد موجود را حتی آنکه دلباخته کفر بود انتخاب می کردند ؟ و میدا<sup>نیم</sup>  
 که نکردند ، بهمان دلیل ابو حکمها ، ابو جهل شدند و با اصطلاح عالمان شام در صفین رویاروی  
 حضرت قرار گرفتند .

در خصوص دانشگاه من نگفتم که تا ۳۰ سال دیگر اینطور باید باشد بلکه عرض  
 کردم فاصله ای/ ما بین آگاهیهای متخصصین و فقهاست تا مثلاً ۳۰ سال دیگر میتواند وجود  
 داشته باشد و باز هم قابل توجیه باشد ولی بعد از ۳۰ سال که انشاء ... حکومت باید

کاملتر از وضع فعلیش باشد دیگر قابل توجه نیست. اگر به بنده بسپارید عرض میکنم حتی تا ده سال دیگر هم نباید اینطور باشد. می فرمائید زود است، می گوئیم حداکثر تا آن زمانی که بجههائی که بعد از انقلاب بدنیآ آمده اند و می خواهند از دانشگاه فارغ التحصیل شوند باید این فاصله از بین برود چرا که اینان که مثل ما دوره شاه-زدگی را ندیده اند، اگر چه بهر حال تاثراتی در جامعه از طاغوت زدگی دوران قبل، خواهند دید ولی دیگر دانشگاه برای آنها نباید دانشگاه زمان حاضر باشد و نخواهد بود و انشاء... دانشگاهی به معنای واقعی خواهند داشت.

فرمودید در استنباط احکام خدا توسط فقیه، اطلاع او از امور جامعه چیه چیزی را تغییر میدهد؟ آیا مثلا" امام می گویند چون در حال حاضر در جریان امور مملکت هستم فلان فتاوی بنده را اجرا نکنید و یا قسمتهائی از رساله ایشان را حذف می کنند؟ از ابتدا صحبت بنده این بود که احکام الهی را کسی نمی تواند تغییر دهد، در اینکه احکام اولیه را کسی نمی تواند تغییر بدهد که بحثی نداریم، چه فقیه با امور جاری جامعه آشنا نباشد؟ ولی آنجا که فقیه میخواهد حکم اولیه را برای مدتی متوقف کند و حکم ثانویه ای را جاری کند چون این حکم ثانویه هم مانند حکم اولیه از احکام الهی است دیگر نمی تواند بدون توجه به شرایط جامعه نظری را ابراز کند، چون هم او و هم کسانی که از او تبعیت می کنند این حکم را حکم اسلام می دانند. حتما" اطلاع دارید قرآنی را در اسرائیل چاپ کردند که مورد قبول جامعه اسلامی قرار نگرفت چون در آن دست برده بودند، از شما می پرسم حالا یک فقیه چطور میتواند به یک نفر متخصص تحصیل کرده اسرائیل اعتماد کند و برای صدور حکم ثانویه نظرات او را در مورد شرایط اقتصادی کشور قبول نماید؟ شاید اسرائیل مثال روشنی باشد که پاسخ منفی بلافاصله متبادر به ذهن شود، ولی اگر متخصصی حتی در ترکیه تحصیل کرده و تخصصی در همین زمینه بگیرد آیا فقیه به صراحت که او در یک کشور اسلامی تحصیل کرده نظراتش را بدون چون و چرا قبول می کند؟ بنظر بنده اگر فقها به امور جاری آشنائی کامل داشته باشند نظراتی که در مجموع خواهند داد چون بر اساس اسلام است در طی تاریخ یکسان خواهد بود، چرا <sup>که</sup> در نهایت نظرشان اینست که به اجرای احکام اولیه برمی گردند در رابطه با تجارت خارجی دوفتوائی را که مربوط به حدود صد سال پیش بود در جایی می خواندم، شاید باور نکنید که مضمون آن همان بود که در

نظرات فقهای شورای نگهبان به زبان دیگر می بینید . اگر چه هیچ جایی در کتب دروس قدیم برای آقایان ننوشته اند که اگر مثلاً واردات از آلمان زیاد شود چه اتفاقی در جامعه اسلامی خواهد افتاد ، ولی آشنا بودن فقها به امور جاری در این زمینه خاص که سلطه اجنبی چه بر سر مملکت اسلامی خواهد آورد باعث میشود که نظر فقهای مورد نظر در صد سال پیش با عده ای از فقها در حال حاضر یکی باشد .

بنابر این چون در رسائل آقایان مراجع در رابطه با احکام ثانویه حکمی درج نشده ، چون تا قبل از انقلاب متکفل امور مسلمین بشکل فعلی نبوده اند ، حالا هم مثلاً نخواهند گفت که چون نظرم در فلان امر اجرائی با زمانی که در قم و یا نجف تدریس میکردم تغییر کرده ، پس قسمتی از رساله را حذف کنید ، چرا که مصادیق مورد نظر ما را که در آن زمان طرح نکرده اند که حکمی ثانویه صادر کرده باشند . ولی انشاء... باید ببینیم که بعد از ۵ سال یا ۱۰ سال یا مدتی که مورد نظر است حکمی را که هم اکنون فقهای شورای نگهبان بعنوان حکم ثانویه صادر کرده اند بعلت رفع اضطرار پس بگیرند و دستور اجرای حکم اولیه را بدهند . اگر بخواهم از عبارت شما استفاده کنم باید بگویم ، بله روی اینگونه احکام پس از طی زمان و رفع اضطرار و حرج و غیره خط می کشند و حکم دیگری که همان حکم اولیه است را جاری می کنند ، ولی هیچوقت روی حکم اولیه خط نخواهند کشید . برای مدنی ممکن است بدلائلی که گفته شد متوقف شود ولی باطل نمی شود در هر حال اگر غیر این باشد و بین احکام صادره فقها و امور جاری رابطه ای ایجاد نگردد ، فاصله به مرور بیشتر و بیشتر میشود که قاعدتاً " این به زیان جامعه ایست که میخواهد اسلامی باشد ، از طرف دیگر در اموری مثل پزشکی آیا نباید روزی را ببینیم که پزشک علاوه بر تخصص خودش مثلاً در امور زنان بداند و معتقد باشد که قتل نفس حرام است حتی اگر نطفه ای باشد که به حدی از رشد رسیده که در آن روح دمیده شده است ؟ و لذا از تخصص برای کورتیزاز استفاده نکند ؟ چون آن عمل خلاف اسلام است ؟ و یا فقط خوب است که بدانند نظر اسلام در مورد قتل نفس چیست ولی چون تخصص دارد هر کاری میخواهد بکند ؟ این سؤال به نظر صحیح نمی رسد که آیا این عمل پزشک یک کار فقهی است یا یک کار تخصصی ؟ خواهیم دید که پزشکی که در حیطة مسئولیتش قوانین اسلام را فرا گرفته در هر عملش هر دو جنبه وجود دارد و از هم قابل تفکیک نیست . همانطور که وقتی فقیهی از قرآن و حدیث استفاده

می‌کند باید ادبیات عرب را بطور کامل بداند ، آیا ایراد این سؤال صحیح است که در زمان استنباط از قرآن و حدیث آیا فقیه بعنوان یک متخصص صرف ادبیات عرب کار می‌کند و یا به عنوان یک فقیه ؟ عربی دانستن یک فقیه را از فقاہت‌ش نمی‌توانیم جدا کنیم و لذا اگر زمانی فقیه در یک امر اقتصادی خواست نظر بدهد علم به آن اموری که در بررسی صحیح آن پدیده اقتصادی ضروریست برایش مانند علم به ادبیات عرب می‌شود. امیدوارم اشتباه در برداشت پیش‌نیاید ، نمی‌گویم تمام فقها باید تمام علوم را فرا بگیرند بلکه منظورم در زمینه خاصی است که حکمی غیر از حکم اولیه می‌خواهند مادرثما حرقم را جمع بندی میکنم. خدای نکرده نمی‌گویم و هیچ تاکید می‌کنم هم بر این‌گفته ندارم که دانشگاه باید تا ۴۰ سال ، ۲۰ سال و حتی یکسال دیگر به این شکل باشد که متبلکه امیدوارم در مدتی کوتاه به سمت آنچه که مطلوب اسلام است حرکت سریعی را شروع کند تا در پیشگاه خداوند شرمسار نباشیم که چرا از بچه‌های صالح نسل فعلی که عده‌ایی از آنها وارد دانشگاهها شده‌اند و مغزهایی برای فراگیری دستورات اسلام را برای اصلاح جامعه در زمینه‌های مختلف داشته‌اند ، افرادی خدمتگزار اسلام و مجری احکام الهی ساخته‌ایم. چون بحث می‌خواهد در دو وجه دانشگاهی و فقهی اقتصاد اسلامی باشد ، بدانیم این تقسیم بندی همیشگی نیست و حداکثر بعد زمانی در آینده نباید برای بیش از یک نسل دیگر از هم اکنون در نظر باشد . در عمل پس از انقلاب فقها که به قول برادرمان آقای منوی در طی دوران بسیار طولانی در تاریخ به اجبار حاشیه نشین شده بودند نشان دادند زمانی که با امور جاری مردم در حد اداره مملکت آشنا شوند و تجربه‌های عملی را با آگاهی‌های قبلی خود در آمیزند به نتایج بسیار مثبت و دور از انتظاری خواهند رسید همانطور که مصادیق فراوان این امر را در مجلس و در سایر شئون کشور می‌بینیم .

برادر رزمی - بسم الله الرحمن الرحيم . سئوالی را که آقای دکتر درخشان

با این مضمون فرمودند که ما می‌پرسیم فقیه‌ای که دارد نظر تخصصی می‌دهد یک کار می‌کند یا دو کار به این ترتیب پاسخ می‌گوئیم که ما از اول می‌گفتیم دو کار می‌کند ، یعنی از اول معتقد بودیم که این دو کار به لحاظ موضوع از هم جدا هستند آن استنباط حکم است و این یک سری مسائل دیگر ، اما دو دیگری هستند که بنظر ما وحدتشان نافع است . چون

اگر فقیه و متخصص یکی شد دیگر مثلاً " طرح نظام کشاورزی کشور چندین سال طول نمی کشد و لازم نیست که عده ای بعد تخصصی را بررسی کنند و عده دیگر بعد شرعی مسئله را تحلیل نمایند ، بلکه هر دو بررسی در یک کار خلاصه می شود . یعنی در طرحی که ارائه شده تا حد ممکن هم ملاحظات فقهی با اطلاعات نسبتاً " خوب فقهی و هم ملاحظات تخصصی منظور شده است . البته اشکالی ندارد که متخصصین و فقها این طرح ارائه شده را بررسی مجدد نموده و در ابعاد مختلف این مساله بحث نمایند . بنا بر این وحدت فقیه و متخصص لازم است .

حال اگر حصول این تغییر ممکن است آن بحث دیگری است ، و واقعا " باید این موضوع بررسی شود که این امر غیر ممکن است یا خیر . همانگونه که اگر یک پزشک که می گوید من باید خدا را زیر تیغ جراحی ببینم تا باورش کنم اگر مختصری فلسفه می خواند با آن میانی صحیح اش این حرف را نمی زد ، متخصص هم اگر متفقه باشد خیلی از حرفهایی را که الان ممکن است بزند آن موقع نمی زد و تعارضات خیلی کم و مسائل اجتماعی به سرعت حل میشد . از این جهت ما گفتیم لازم است ، حالا اگر ممکن نیست باید تا حدود امکان به این قضیه جامه عمل پوشاند .

مطلب دومی را که شما فرمودید به این مضمون که بر خلاف آنچه که بنده آنوقت عرض کرده بودم شما می فرمائید مسئله تطبیق حکم است که محل اصلی تعارض است . من اولاً می گویم که خیر بنظر بنده برخورد کلی قضایا به این صورت هم درست نیست که فعلاً در مورد شخصی که میخواهد در باره عضویت در صندوق بین المللی پول نظر دهد باید کلیه اطلاعات را بدست آوریم یعنی از بدو خلقت شروع کنیم که این شخص در چه نظامی آفریده شده کیفیت پدر و مادر و والدینش چه بوده ، دانشگاهی که تحصیل کرده چطور بوده ، نظام تربیتی اش چه بوده و غیره ، اگر به این ترتیب بخواهیم با مسائل برخورد کنیم اعمال غیر لازم زیادی را انجام داده ایم و از آنطرف هم بالاخره اینگونه برخورد کلی دست ما را می بندد . به این ترتیب ما نباید مثلاً از پزشک خارجی استفاده کنیم ، نباید از مهندسان و کارشناسان ساختمان ارجحی استفاده کنیم ، چون این افراد در نظامی تربیت شده اند که میانی اعتقادی آن الهادی است . بنا بر این درست است که در مسئله تطبیق ممکن است به داخل میانی عقیدتی ن شخص تعارض پیدا شود اما این قضیه قابل پیش بینی و رفع است



سدرق بن المللی پول اگر فقیه متخصص را شخص صادق و راستگویی بداند و نیز بداند که برداشت متخصص از مفاهیم مسلم و سلطه و نیز از کافر با برداشت خود<sup>۱</sup> از این مفاهیم مسلم مطبق است به اضافه این مطلب که به صلاحیت فنی متخصص نیز اعتماد داشته باشد در آن صورت برای قبول نظریه متخصص از طرف فقیه کفایت می کند و نیاز به تحقیقات بیشتر و کلی تری در این زمینه نیست . حال اگر فرض کنیم فرمایش آقای دکتر درخشان صحیح است که تعارض اصلی در بعد تطبیق حکم با مصداق است در این صورت این امر ضرورت مطلب مورد ادعای ما را بیشتر می کند ، چون در این صورت باید به هر نحو ممکن متخصص فقیه تربیت بکنیم تا این تضاد ایجاد نشود زیرا دیگر فقیه به حکم تخصصی متخصص هم اعتماد ندارد ، و لذا باید خودش متخصص باشد تا بتواند حکم آن موارد را صادر کند .

در هر حال ما اعتقاد داریم که در مسئله تطبیق نباید کلی نگری به آن ترتیب که آقای دکتر می فرمایند مطرح شود . نکته دیگری هم که در اینجا باید عرض کنم این است که یکی شدن فقیه و متخصص به معنی نفی ضرورت وجود متخصص نیست ، که در نتیجه بگوئیم آنا حالا که ۲۰ سال دیگر متخصص و فقیه یکی می شوند ما دیگر در دانشگاه را می بندیم ، خیر این حرف این معنی را ندارد . ما گفتیم این دو تا موضوع کاملاً جدا از هم هستند و بهتر است یکنفر با هر دو آشنا باشد و چون دو موضوع جدا از یکدیگر هستند لذا هر کدام باید جایی برای آموزش داشته باشند ، یعنی درس فقه درجایی و مسائل تخصصی هم درجای دیگر ، و لذا وحدت فقیه و متخصص به معنی بستن دانشگاه نیست .

یعنی

برادر دکتر درخشان - فکر می کنم وجوه مختلف مباحث حوزه تخصص و حوزه فقه است  
مکانیسم تدوین و ارائه تئوریها و مدلهای اقتصادی ، و مکانیسم استنباط احکام اقتصادی  
سازمانده کافی بحث شد و ابعاد گوناگون آن بررسی گردید . البته مساله محتاج تا مل بیشتری  
است که قاعدتاً بعد از تکثیر متن مباحث برادران نسبت به مطالب دقت بیشتری می فرمایند  
تا زوایای مختلف قضیه بهتر تبیین شود . بهر حال به نظر میرسد قلمرو مباحث به آن  
اندازه روشن شده باشد که بتوانیم جمع بندی مطالب را خدمت بعضی از آقایان اساتید  
حوزه ارائه دهیم تا از فرمایشات بزرگان در این زمینه استفاده نمائیم .